

بر عصائب نفاق ما گریه نکنیم با وصف این بمحض اینکه در میان مسلمانان بوی اتفاق می شنویم فی الفور کمر به قتل این ملاحین بمیان می بندیم و می افیم بدر خانه حکام که ای وای اینها کافر شده اند چرا بعزت اینکه با هم متفق شده اند ما از روی عقل کاملی که خدا بما داده است و بی هیچکس نداده است میدانیم که اتفاق مردم کار بسیار بدی است بلی شما درست فهمیده اید ولی گویا این نکته را درست ملتفت نیستید که از اتفاقی عامه ممکن نیست که بجز خیر و مصلحت عامه جمیل بروز نکند آن اتفاقی که شما شنیده اید بد است آن اتفاقی است که در میان اسرار یا در میان يك گروه مخصوص بجهت يك فصد مذموم حاصل شود هر گاه ذره های این شهر با هم متفق بشوند البته از برای ما حسنی نخواهد داشت ولی وقتی می بینیم در میان يك طایفه عموم عقلا و ارباب کمال و علمای دین و امرای دولت و معارف هر صنف و اخبار هر گروه با هم متفق میشوند در صورتی که هم اشارت کل طایفه را شريك خود بسازند باز باید قسم خورد که مقصود اتحاد ایشان نیست و نخواهد بود مگر هرگز در دنیا اتفاق ایافتاده است که ده نفر آدم معقول شريك يك چنان فاسد بشوند و اگر مدعیان فی الجمله شعور و انصاف می داشتند بی آنکه ما گوئیم درك می نمودند که این همه اشخاص معروف از برای قصدید جمع نشده اند و یقین يك مصلحت کلی و يك خیر عامه در این مطلب دیده اند که با وصف سرزاش و صدمه عارضه باز این شدت مقید و مقومی این کار شده اند حیث که از حقیقت این مجتمع نمی توانم رمزی بیان نمایم و الا اشخاصی که منکر این حقیقت شده اند اعتراف مینمودند که بواسطه جهل انکار خود خائن دین، خائن دولت و هم خائن شخص خود بوده اند در میان مدعیان يك گروهی هم هست که خیال می کنند خدا ایشان را از يك سرشت مخصوص آفریده است و چون اوضاع و لباس خود را رنگینتر از اوضاع دیگران می بینند چنان تصور می نمایند که در صفات معنوی هم بر سایرین امتیاز دارند این حضرات خود پسند که جمیع نعمات دنیا را حق خود می دانند توقع داشتند سر ما نیز مخصوص ایشان باشد و چون بواسطه همین حالت خود پرستی از سر این مقامات محروم و مردود واقع شدند حال بجهت رفع منقصت خود همه جا

می گویند خیر این سیر قابل اعتنای ما نیست بعثت فلان شخص نه صاحب منصب است نه پدري دارد که اسمی داشته باشد این سر را دیده است و بهمین دلیل جای بی معنی است عقل من در این ایراد بجائی نرسد تا اینقدر می دانیم که این دلیل حضرات صحیح باشد ما باید از نزدیکی مساجد مسیح عبور نکنیم بسبب اینکه هیچ فاسق و هیچ نانیجیمی نیست که بمسجد زرقه باشد مادر فارسی شریفتر از شاهنامه کتابی نداریم هر دهاتی بلکه هر دزدی از اشعار آن حفظ دارد پس دیگر معقولین ما باید این کتاب را هرگز باز ننمایند و لکن این فقره از حسن اتفاقات پر واضح است که عیب مسیح طلبه شرف مسیح علمی را زایل نکرده است گذشته از این ملاحظات شما بفرمائید که این حضرات صاحب شأن در معنی چه امتیازی بر نوکرهای خود دارند آسمانی کی شرط کرده است که اسب عربی و لباس نرمه در هر مقام اسباب تفوق باشد بلی هر گاه معنی انسانیت موقوف بالقاب و بسته باوضاع ظاهری بود این ایراد حضرات بسیار صحیح میشد اما چه کنم که ادبیای این مقامات نه حمایل سرخ نه رشته طلا نه نوکر زیاد و نه هیچیک از این اسباب را که مایه و دلیل عقل و قابلیت می دانیم سند استحقاقی قرار نداده اند بلکه معنی انسانیت و استعداد حقیقی را اغلب در لباس فقر و پریشانی و ذلت سراغ داده اند و فخر دستگاه ما در حسن این نکته است که عقل و جوهر انسانی را در هر لباس که مخفی باشد بمنصه ظهور می رسانند و هر نقصی که بظواهر جلال آراسته باشد فی الفور مکشوف و اسباب عبرت می سازد چنان که از آن اشخاص که بر حسب اوضاع ظاهری از معقولین صاحب شأن محسوب میشوند در سیر این مقامات نقص قابلیت خود را بنوعی ظاهر دیدند که در کمال خفت و اضطراب فرار نمودند و جمعی دیگر که بواسطه عدم اعتبارات متداوله محل اعتنای هیچکس نبوده اند سفای باطن و جوهر ذاتی بقسمی جلوه نمود که موجب حیرت و محل ارادت چه می واقع شدند با وصف این تفصیل تصور بفرمائید که هر نوع شخصی درین مجمع راه یافته باشند راست است جمیع کثیر این اسرار را سیر کرده اند ولیکن نه چنین است که کل ایشان واقعاً صاحب مقام واحد باشند سیر فلان حکیم و تماشای فلان جوان البتد یکسان نبوده است فواید و عظمت این

مقامات بخصوص در حکمت يك فریبي است که عقل در تصور آن حیران است در ظاهر چنان می نماید که هر نوع اشخاص وارد این مجمع میشوند و لیکن در حقیقت ورود ایشان بجهت تشخیص مراتب استعداد ایشان است چنان که بعد باقتضای استحقاق معنوی هر کس يك مقام مخصوص پیدا می کند و بواسطه این ترتیب حیرت انگیز اصحاب معرفت و ارباب کمال منتخب میشوند و بتدریج بمقامات عالیہ میرسند بی آنکه اصحاب مقامات پایین ملتفت بشوند بی آنکه صورت وحدت مجمع ختلی بیاید حال با وصف چنین ترتیب ورود فلان جوان بجمع ما از معانی درجات عالیہ چه کم خواهد کرد باری من با اغراب ارباب حسد و با غفلات امتیاز زمان کاری ندارم کار من با عقل و علم جنایعالی است و حال از اوصاف شما يك سؤال می نمایم هر گاه در دنیا شخصی پیدا شود که بدون هیچ ادعا و بدون هیچ خلاف شرع نفاق را از میان مسلمانان مرتفع سازند و غیرت این دولت را بیافرینند کبر و نخوت بزرگانرا کم کنند عجز ضعفا را اسباب تسلی بشود بیست اشاره متنازعات چندین ساله را رفع نماید و در مجلسی واحد کین و عداوت را مبدل بحضای انداز کند و جمعی را از آلائش معاصی مصفی بدارد و پد آترا خوب خوبانرا خرابتر و عموم قنوب را مایل بعدل سازد و بواسطه اتحاد بزرگان و عقلای قوم اسباب نجات دین و دولت را فراهم بیاورد آیا چنین شخصی موافق مذهبی که داریم مستوجب چه نوع عقوبت خواهد بود و هر گاه کسی وقوع این نوع نظریات را منکر بشود و تمام شهر را شاهد می آورم که تأثیر سیر ما بیش از اینها بوده است چنانکه جمعی از ائمه و تابع این نظریات بنحوی متعجب ماندند که ظهور این تأثیرات را حمل بشهر نموده و ما در این شهر گروهی را دیدیم که از يك طرف ما را تفسیح می نمودند که تحمل شما بی معنی و بی حاصل است و از جانب دیگر ما را تکفیر می کردند که چرا عمل شما این قدر تأثیر داشته باشد که عداوتهای چندین ساله را در نیصاعت مبدل کمال اتحاد نماید خلاصه مجهولات و ایرادات ارباب نمرض را بیش از این شرح نمی دهم و بجهت ختم عرایض خود قسم می خورم بذات پروردگار عالم وسوگند یاد می کنم بدینی که می پرستم بحق جناب خانم انبیاء و بحق ائمه هدی (ص) و بحق کل

انبیاء عالم که مقصود اسرار ما بقدر ذره‌ای منافات شریعت اسلام ندارد بلکه آنچه گفته‌ایم و آنچه کرده‌ایم کلاً بجهت تقویت و مزید رونق اسلام بوده است. و نیز قسم می‌خورم و بجهت اثبات قبول خود بسانند نفر مسلمان عادل را شاهد می‌آورم که در این مجمع اسراری بجز معقولیت بجز دینداری و بجز دولتخواهی و بجز صلاح مسلمانان هیچ خیالی نبوده و نخواهد بود پس از همه عرایض يك نكته هم عرض می‌کنم که اگر سهل نماید سهو خواهد بود محققاً و مسلماً آنچه از این اسرار خدمت شما عرض کرده‌اند یادروغ است یا نفهمیده گفته‌اند که در این مطلب يك معنی است که هر وجود قابل فهم آن نیست بحق خدا که اگر رمزی از حقیقت این مطلب بسمع شما برسد هم بحکم دین و هم بحکم عقل آنچه دارید صرف پیشرفت این مجمع خواهید کرد و خیر دنیا و آخرت را در این کار خواهید دید و نا عمر دارید تأسف خواهید خورد که چرا تا بحال غفلت کرده‌اید و چنین مطلب بزرگی را از روی فهم جمال تحقیق فرموده‌اید مطلب ما مسلماً قابل تأمل و التفات شماست شما در رؤس نکنه چندان تعجیل نفرمائید بطلان مسئله را اندکی بشکافید و آنوقت به بینید از تصور ابراهیم حکم علی الاطلاق چه رمزهای نگفتنی بوده است من آنچه باید بگویم گفتم حال وقت تحقیق شماست والسلام خیر ختام .

از این رساله «فراموشخانه» ملکم سه نسخه خطی بدست آمد، که همگی آنها از روی نسخه اصلی کپی شده است.

یکی از این نسخه‌ها در کتابخانه ملک، دیگری در کتابخانه ملی که بشماره ۱۴۹ ا. ف. ضبط شده و سومی در کتابخانه مرکزی دانشگاه وجود دارد که بشماره ۳۲۵۷ ثبت شده است. کتابی که حاوی این جزوه است در ۳۲۰ صفحه و به قطع وزیری است و از فهرست مندرجات رسالات خطی ملکم خان در کتابخانه مرکزی دانشگاه باین شرح است:

۱- جناب مشیرالدوله یا رؤیای ملکم و خواب قانونگذاری مورخ ۱۲۸۲

از صفحه ۱ تا ۴۹

۲- گفتگوی يك وزیر با رفیق خود که بصورت عریضه برای پادشاه نوشته

از صفحه ۵۱ تا ۷۱-

یادداشتی که در پشت صفحه آخر آن مشاهده میشود، چنین برمیآید که مندرجات آن از روی نسخه خطی ملکم استنساخ شده و نسخه بردار که علی منشی تبریزی نام دارد، در آخر کتاب مینویسد:

«این نسخه را از میرزا محمد حسین نایب اول و منشی سفارت اطریش برداشته‌ایم و بخط خود میرزا ملکم خان بوده ...» در صفحه اول نسخه مزبور میرزا محمد حسین نایب اول منشی سفارت اطریش مینویسد: «... خصوصیات این نسخه بطوریکه از فهرست این نسخه برمیآید بعضی از آثار ملکم که در این مجموعه هست در سایر مجموعه‌ها دیده نشده و برخی از آنها منحصر بفرد است و همچنین بعضی رسائل در این نسخه هست که در جواب ملکم نوشته شده و نادر و کمیاب است همچنین اطلاعاتی که در آخر کتاب راجع به ترکمنستان و مملکت عثمانی دیده میشود در نسخ دیگر کلیات ملکم نیست تاریخ تحریر کتاب ۱۲۹۵ هجری قمری میباشد ...» در آخر رساله فراموشخانه که از صفحه ۱۶۰ شروع و به ۱۷۲ ختم میشود، متن جوابیه‌ای وجود دارد که از سطر پنجم صفحه ۱۷۲ شروع شده و تحت عنوان: «جوابی است که یکنفر از اهل تبریز بکتابچه فراموشخانه

۳- طهران نسبت بترکستان کمال نظم را دارد از صفحه ۷۳ - ۱۳۱

۴- ایران نظم ندارد از صفحه ۱۳۳ - ۱۵۹

۵- رساله فراموشخانه از صفحه ۱۶۰ - ۱۷۳

۶- جواب وردی است که یکنفر از اهل تبریز شاید علی المنشی التبریزی بکتابخانه فراموشخانه نوشته

از صفحه ۱۷۲ - ۱۸۰

۷- پولنیکا ایران چیست از صفحه ۱۸۱ - ۲۴۳

۸- در باب تنظیمات لشکر فرمایش رفته بود و مجلس انتظام و لشکر کشی نابینان بمعرضه

از صفحه ۲۴۳ - ۲۶۷

۹- فرقی صفهای کج بنیان و انجمن دیوانگان و خواندن اشعار و عبارات پرداز

از صفحه ۲۶۷ - ۲۷۶

۱۰- در باب مرو و ترکمان از صفحه ۲۷۶ - ۲۹۸

۱۱- مقدار واردات خزانه مالیه دولت عثمانی از صفحه ۲۹۸ - ۳۰۲

در آخر این یادداشت نوشته شده است و رسائل فوق بجز رساله که در جواب کتابچه

فراموشخانه و بتمام علی المنشی التبریزی است بقیه از ملکم است که سال ۱۲۹۵ هجری جمادی الاولی

استنساخ گردیده است.

نوشته است تا صفحه ۱۷۹ ادامه بدهد و با کلامه (بخلاف) ختم میشود. گویا نویسنده  
و جوابگوی این رساله همان (علی منشی تبریزی) باشد ولی بهر حال جواب او بسیار  
فاصل و ناتمام است. مع هذا بعلمت واجد بودن اهمیت خاص، بد نیست آنرا عیناً نقل کنیم:  
جوابی است که یکنفر از اهل تبریز به کتابچه فراموشخانه نوشته است:

بسم الله والحمد لله والصلوة علی محمد وآله  
در این تاریخ [۱۲۹۵ هجری  
جمادی الاولی] کتابچه از [میرزا ملکم در باب فراموشخانه بنظر رسید که یکی از علماء  
نوشته چون این دستگاه مایه حسرت بسیاری از بی وقوفان شده و در نظر جمعی از ضعفا  
عظمی بهم رسانده و هر کس درین باب قصه میراند و افسانه میخواند جمعی نیز نکش می شمارد  
و قومی سحرش می بیند و لهذا دوست داشتم که شرحی از این فقره بطور اشاره در این چند  
ورق بنگارش آرم تا از باب فطانت بدانند که اینگونه عملها ربطی به عالم انسانیت و کمال  
نفسانی ندارد بلکه اصل این اساس مأخذش امری است که در طبیعت نگارش اشاره بر آن خواهد  
رفت پس عرض میشود که هر عاقلی را که قابل بوجود صانع است ناگزیر است از اقرار  
براینکه باید آنصانع حکیم چنین عالمی را آفرید باید طریق تحصیل آن نتیجه را نیز  
برایشان تعلیم نماید و این معنی بصورت آنصانع یاد گرفته به مردم تعلیم نمایند و قوانین  
آنرا در میان آنها اجراء کنند چه جمیع مبدء بیواسطه ندارند و آن اشخاص کامل عقل  
عبارت از انبیاء و اولیای ایشان است و آنطریقه عبارت از قوانینی است که بمقتضای استعداد  
هر عهدی بمکلفین آن عهد تکلیف عمل آنها را نمودماند و واضح است که هیچ پیغمبر و  
ولایت خود امر کرده باتحاد و مواخاة و اتفاق و مواساة در میان خودشان و منافع و ثمرات  
این عمل بر هیچ عاقلی پوشیده و پنهان نیست و حاجت به تفصیل ندارد چه هیچ ملت و دولتی  
قوام نگیرد مگر باعمال این قانون شریف و هیچ دولتی و ملتی باعمال نمیشود مگر باخلاق  
در لوازم آن بالجمله الفت و اتحاد امر است که هیچ عاقلی انکاره حسنات آنرا نتواند کرد  
ولی در هر جا و نه با هر کس چه اگر فرضاً تأسیس این قانون بجهت حفظ دین مخصوص  
بوده باشد و قومی که مخالف با آن دین و دایم در صدد تخریب آن کیش و آئین هستند  
خواهند اخلاقی در بنای آن نمایند بدیهی است که در اغلب موارد و مصالحت حفظ آن کیش

مقتضی این خواهد بود که مخالفین را بمعارضه و جنگ و قتل و نهب و امر دفع نمایند و الفت و دوستی با آنها مغل ایستنی خواهد بود همین معاشرت و مؤانست با آنها از بابت المجالسته مؤثره بسا مایه سستی در اعتقاد با نظریقه میشود چنانکه در جمعی از ابناء زهان خودمان که معاشرت با اهل ملل خارجه کرده و میکنند این معنی را برای العین مشاهده میکنیم و ظاهر است که این معنی اولاً منافات تمام با تأسیس آن کیش حق که از جانب خداست دارد و ثانیاً منافات با قوانین دولتی که اساس مبنی بر آن کیش خاص است دارد چه بعد از آنکه تعصب دینی از میان برداشته شد حکومت فلان پادشاه اسلام مثلاً با حکومت فلان پادشاه فرنگی است بحال رعیت چندان تفاوتی نمیکند و اگر فرضاً بآن پادشاه اسلام دشمنی از ملت خارجه رود عساکر و رعیت آنقدر جان سپاری در حفظ او نمیکند و در این معنی پرواضح است پس مواساة و مواخاتی که مطلوب است همان که در میان اهل خود مذهب خاص باشد مگر در مقاماتی خاصه از بابت ضرورت که در آنحال بقدر دفع ضرورت مدارا و مماشاة و متارکه با ملت خارجه موافق شرع و عقل هر دو است پس قانون الفت و اخوت و مواساة امری نیست که تازگی داشته باشد و از برای کسانی که متدین بشریعت حقه هستند همان امر بیغمبرشان و تأکیدات و مواعظ حفظ آن شریعت در عمل باین قانون کافیهست چون این مقدمه معلوم شد تعرض بامر فراموشخانه کرده عرض میکنم که اما انکار اشخاصی که این دستگاہ را ندیده و نشنیده اند محض غلط و بیمعنی است زیرا که از بابت نیر بتاریکی است و همچنین حدسها نیست که میکنند از قبیل حمل بسحر و شعبده و نیرنگ و تصرف در خیال یا چشم همه حرفهایی است لا طائل و مأخذی ندارد ولیکن بآن عظم و اعتبار و سوری هم که اصحاب این دستگاہ بنظر مردم میدهند نیست بلکه کاری است لغو و عبث و اگر خوف بعضی امور نبود این حقیر که بی بحقیقت آن برده بی آنکه آن دستگاہ را مشاهده کرده باشد عرض این اساس را بالصراحه بتحریری آوردم تا اینخبر آن از نگرانی خلاص شده و بال این جور کارهای لغو نروند ولی اینجا با اشاره بعضی کلمات عرض میکنم که اصحاب اینکار اگر نظر بر آن نمایند میدانند که بهوای نفس نیست بلکه بر مخفی بر خورده عرض میشود .

در حکمت شرع ما و سایر شرایع الهیه مبرهن است که جبن و وحشت که آنرا  
واهمه می نامند از جنود جهل است و همواره معارضه با عقل دارد آیا نمی بینی که چون  
شخص ضعیف النفس در تاریکی داخل خانه ای میشود که روز درش را خود با قفل محکمی  
بسته و از هیچ سمتی مدخلی ندارد و عقلش حکم می کند که در این اطاق کسی نیست با وجود  
این از آنجا وحشت می کند و تصور می نماید که کسی در اینجا قایم شود و او را صدمه  
خواهد زد و نظائر این بسیار است پس هر قدر که قوه واهمه با ایشان غالب شود بهمان  
قدر عقل او در آن حین مقهور میشود و بسا میشود که مایه استتار عقل بکلی تیره حالت  
جنون دائمی پیدا می کند و دائم از آن چیزی که سبب واهمه آن شده ترسان و لرزان می باشد  
چنان که در نفوسی که باین مرض مبتلا شده اند محسوساً دیده میشود و بحکم این مقدمه  
اگر غریبی نزدیکی شهری بیاید و یکی از اهالی آن شهر در پیش دروازه باو بگوید تو  
که می خواهی همراه من داخل شهر بشوی و اگر آن شهری فرضاً اطمینانی باو بدهد که  
اختیار این شهر دست من است و من نخواهم گذاشت که صدمه ای بتو برود ولی این معنی از  
باب احتیاط است و آن شخص بقول او واثق شده خواهد گورانه و چشم بسته داخل آن شهر  
بشود لامحاله کمال انقطاع از هر طرف حاصل کرده امید خود را با آن شهری می بندد و او  
بعد از آنکه او را بدین منوال داخل شهر کرد در آن حالت هر چه باو تکلیف کند بکمال  
طوع و رغبت قبول می کند چه نجات خود را در دست او می داند و چون واهمه کمال  
غلبه را دارد و عقل در آن حالت مغلوب است و حسن و قبح بعضی امور را درست ملتفت  
نیست لهذا اگر فرضاً آن شهری باو بعضی حرفهای لغو بگوید هم در آن حال تلقین کرده  
و باو بگوید که اگر عمل باین حرفها نکردی فلان صدمه مثلاً بتو خواهد خورد بدیهی  
است که بواسطه قوت واهمه و ضعف عقل و احتیاج بوجود آن شخص آن حرفها کمال وقع  
و قوت در نفس او پیدا می کند و بمرور دهور از عقل و نفس او بیرون نمی رود خاصه اینکه  
از سابق هم قدری آدم فقیر و تنگ باشد و اگر فرضاً در آن حال یا اندکی بعد از آن باو  
بگوید اگر تو این حرفها را که بتو گفتم جانی بر زده ای یقین بدان که اهل این شهر مثلاً  
جمع شده ترا حکماً خواهند کشت یا آتشی مثلاً از آسمان آمده ترا خواهد سوزاند



بدیهی است که آن شخص چون تا عمر دارد آن حرفها را با حدی جسارت گفتن نمی کند بلی باوراً بعضی نفوس که شجاعت جبلیه دارد آن حرفها را بیهوده دانسته وقتی بر آنها نمیکند و ولی اینگونه نفوس بسیار کم است پس قوه و اهمه مایه بسیاری از اینگونه امور میشود خاصه در نفوس ضعیفه پس جای تعجب نیست که کسی حرف لغوی را بتواند از شدت و اهمه بروز دهد و این مقدمه بجهت تمثیل و تشخیص این معنی بود که اعتقاد بعضی در کتمان امر فراموشخانه این شده که این امری است که بتقریر نمی آید و نه چنین است بلکه اسباب امر بسیار است از قبیل ترس و ملاحظه بعضی مصالح و سوگند در بعضی مواد و نظائر اینها .

و بدان که اساس این عمل منافاتی با سایر اوضاع دین و مذهب ندارد و کسی که این تصور را کرده حدسی است بیجا و لیکن نه بطور کلیت چنانکه صاحب کتابچه که میرزا ملکم است ادعا کرده و خواسته بتدلیس این امر را رواجی بدهد چه اساس این عمل و نتیجه آن بجز اخوت و مواساة و الفت و اتحاد در جمیع مواد چیز دیگر نیست و هر کس که اهل فراموشخانه چیزی غیر از این تکمیل نفوس و تحسین اخلاق و ترقی در مدارج انسانیت و امثال آن ادعا کند محض دروغ و لاف و گزاف است و در این اخوت اتحاد مذهب هیچوجه شرط نیست و میرزا ملکم که گفته نتیجه این دستگام اتحاد و مواساة در میان هر يك مذهب است و گفته اگر اتحادی هست میان خود مسلمانان است و ربطی بکفر بخروج ندارد محض کذب است چه لازمه این اساس آن است که هر کس داخل آنجا شد چه مؤمن و چه کافر از هر هلته باشد باید با همدیگر مواخاة و مواساة داشته باشند و اگر فرضاً جنگی در میان مسلمین و کفار اتفاق افتاد این دو برادر که یکی کافر و دیگری مؤمن است باید باهم مقابله نمایند و همچنین در حال بلکه در عرض باید باهم یاریت کنند اگرچه چنین نیست که این عمل در اشخاصی که داخل آنجا شده اند جبلی باشد و نتوانند ترك نمایند ولی مقصود اینست که این نحو سلوک شرط این اوضاع است . و انکار آن محض از راه تزویر است پس در اینصورت لامحالہ این سلوک کمال است با قانون شریعت بلکه با قانون شریعت جمیع ملل خواهد داشت و بالجمله

ماحصل مطلب اینست که این اساس چیزی است که مؤمن و کافر را در آن باز است و حاصل درس آنجا جز اخوت و مواساة میان برادران چیزی نیست پس اولاً این کار چیزی نیست که آنقدر عظم و شأنت داشته باشد چه جمیع اصحاب شرایع بر این متفقند که برادران دینی با هم الفت و مواساة داشته باشند و درصدد اذیت همدیگر نباشند و گفتن فلان فرنگی که بزرگ فراموشخانه است در ینباب چیزی بر علم کسی نمی افزاید ثانیاً اینمعنی که مقصود صاحب فراموشخانه است مخالف جمیع شرایع حقه است چه صاحبان شرایع امر باتحاد برادران دینی با همدیگر کرده اند و صاحب این اساس تعمیم داده و فرار صلح کل میان جمیع مذاهب حقه و باطله گذاشته و اگر این را انکار کنند محض تزویر بوده و اصحاب فراموشخانه اگر نادرستی را کنار گذارند و براسنی حرف زده میدانند که این حقیر دروغ و بیجا عرض نمی کند بلی احتمال می رود که بعضی کم مغزان که بآن مجمع رفته اند اصلاً ملتفت این معنی نشده باشند ولی بعد از تنبیه لامحاله ملتفت شده اعتراف خواهند کرد که امر برینموال است که عرض شد و اما اینکه میرزا ملکم گفته که این محور که این معنی تأثیری است ذاتی که از لوزم این سر است و انسان را مجبور بر این می کند که التزام آن اشخاص بر اینمعنی محض ناشی از حماقت و ضعف عقل است و دلیل بر این آنست که پیغمبر این اشخاص که نزد جانب خدای ایشان آمده آنها را امر بمثل همین معنی کرده و هرچيث عمل بفرمایند او نکرده بودند همیشه میرزا ملکم نامی که دین و مذهبش معلوم نبود از جانب یکفر فرنگی پرپر روز آمده آنها را بخلوتی برده این درس را بآنها داد عمل بقول او را بر واجبات دانسته و حال آن که در آن خلوت کسی اختیار آنها را از دستشان نگرفت و صرفی باطنی در وجود آنها نکرد سخنی گفت بیرون آورد اوصاف ده و بین کشی حماقت و سفاقت بالاتر از این میشود اگر این اشخاص عقل کاملی داشتند از اول بقول پیغمبر خود که عقل کل است عمل می کردند و مواساة در میان برادران دینی را مشروع میشدند نه اینکه مدتهای متمادی برخلاف قول او عمل کنند همینکه داخل فراموشخانه شدند به تکلیف فرنگی یاغیر او ملتزم صلح میان گیر و مسلمانان شوند و تخلف از قول او را ... در پنجاه ساله «جوابید فراموشخانه» پایان مییابد و با همه کوششی که شد، نتیجه دیگری از آن بدست نیامد.

## باشگاه اعضاء فراموشخانه

در آغاز قرن چهاردهم هجری ، یعنی در دوره آخر سلطنت ناصرالدینشاه ، مکتبی از عده‌ای از مردان آزادیخواه بوجود آمد که در آن افراد اقلیت روشنفکر زمان وعده‌ای از اعضاء فراموشخانه ملکم و فراماسون هائی که در اروپا به عضویت لژها قبول شده بودند ، شرکت داشتند .

این گروه بهیچوجه متشکل ومجتمع نبودند ، در آن زمان تنها کسانی بودند که با اصول فلسفه آزادی وعقاید سیاسی ومدنی غربی تاحدی آشنائی داشتند . اینعده در آن دوران سیاه وسلطنت مطلقه اصول دمکراسی را ترویج می کردند .

هیچیک از نویسندگان ومطالعین نتوانستند ، سهم اینعده را در یدست آوردن « آزادی » و « پاره کردن زنجیر ظلم واستبداد قاجاریه » نشان دهند وآنها را معرفی کنند . به همین جهت تردید است که بتوان همه کارهای آزادی طلبانه آن زمان را به فراماسونها نسبت داد . ولی چون در دوران مزبور تنها دسته متشکل اجتماعی وفراماسونها بشمار می رفتند ، ناگزیر هرگونه جنبشی را بآنها نسبت میدهند . و حتی تقاضای تأسیس باشگاه را نیز از جمله کارهای ایشان میدانند . اگر به گزارشاتی که سفارت روسیه بوسیله میسیون قزاق واداره اطلاعات قزاقخانه برای شاه تهیه می کرد ، دسترسی پیدا میشد ، شاید ممکن بود بتوان علل اصلی نسبت دادن هرگونه جنبش فکری را به فراماسونها دریافت . لیکن یکی از افسران قدیمی قزاق که حاضر بافشاء نامخویش نبود ، بطور خصوصی بنویسنده اظهار داشت که در بیشتر اطلاعیه‌های اداره اطلاعات عظامی قزاقخانه نام « سازمان فراماسونی » و « سفارت انگلیس » بنام عوامل تحریک وآشوب وجنبش برده میشد . این افسر عالی مقام قزاق ، حتی یکبار ندیده و نشنیده است که در راپورت‌های قزاقخانه ونظمیه ، افکار عمومی و جنبشهای مردم مبنای انقلاب و هیجان وروح افکار آزادیخواهانه شعرده شود .

بهر حال این کیفیات و طغیان فکری اقلیت روشنفکر و حتی مردم بازار سبب شد تا ناصرالدینشاه برای برانداختن عناصر آزادی طلب مصمم شود . در سال ۱۳۰۸ هـ

(۱۸۹۰ م) جمعی از جوانان فرنگ رفته که بیشتر درباری بودند و متأسفانه شناخته نشدند، بوسیله «کنت دو مونت فرت» اطریشی رئیس نظمیہ و کامران میرزا نایب السلطنه حاکم طهران از ناصرالدینشاه اجازه خواستند که یک «کلوب» یا باصطلاح امروزی «باشگاه»ی تأسیس نمایند. اینعده طرحی در ۴۷ ماده بنام «قانونچه تأسیس کلب» تنظیم کردند و بضمیمه نامه بدون امضاء به شاه تقدیم داشتند. در مقدمه‌ای که بر این طرح نوشته شده و در اختیار نگارنده است، ذکر گردیده است که «اینصورت مواد و فقرات کلویی است که در تاریخ ۱۳۰۸ [۱۸۹۰ م] بتوسط کنت رئیس نظمیہ و کامران میرزا از ناصرالدینشاه تمنای اجازه شده بود. اجازه ندادند سهل است از صورت دستخط که در آخر فقرات کلب نگارش خواهد یافت معلوم میشود که نادرجه‌ی منافعی میل ناصرالدینشاه بوده است...» تا آنجا که معلوم است این قانونچه که نسخه‌ی از آن در میان اسنادخانوادگی «ملکمی» بدست آمد، متعلق به فراموشخانه بوده است و کارگردانان این سازمان شبه فراماسونی مینخواستند در پشت پرده تأسیس کلوب (هما نظوری که در این ایام در بین تأسیسات فراماسونری جهانی مرسوم است<sup>۱</sup>) فعالیت ماسونی خویش را دنبال کنند. آنها از وجودشاهزادگان ماسون و کامران میرزا که مورد احترام بودند و یقیناً وساطت بعدی آنها سبب عدم مجازات تقاضاکنندگان شد، عریضه‌ای بدون امضاء یا ترجمه‌ای از اساسنامه باشگاه‌های فراماسونری فرانسه، به شاه تقدیم داشتند. و در فصل پانزدهم آن، هشت مقامی را که برای اداره باشگاه در نظر گرفته بودند، گنجانده و این هشت مقام عیناً در آئین نامه‌های ماسنی وجود دارد. ولی باوجود آنکه در ماسونوم قانونچه قید شده است که در کلوب نباید مذاکرات سیاسی و دولتی بعمل آیند و بموجب مواد چهارم و پنجم نیز صرف مسکرات و قمار و شوخی ممنوع است، معذرتش ناصرالدینشاه با اجازه تأسیس باشگاه مذکور مخالفت کرد و در بالای صفحه اول آن چنین نوشت:

۱. در حال حاضر سازمان‌های خیریه و باشگاه‌هایی نظیر ولاینز-روتاری - حکومت جهانی «مرکز فعالیت سازمان‌های مخفی فراماسونی است.

در ایام السلطنه جوانان معقول بسیار بسیار غلط کرده اند که ایجاد کلب می خواهند بکنند. اگر همچو کاری بکنند بدرشان را آتش خواهم زد حتی نویسنده این کاغذ به اداره پلیس باید مشخص شده تنبیه سخت بشود که من بعد از این نوع فضولی ها نکنند. بدین ترتیب آخرین تلاش این گروه در سالهای آخر دوران سلطنت ناصرالدینشاه برای ایجاد اجتماع جدیدی جهت پیش بردن مقاصد مخفی، نقش بر آب شد. اینک بسیار بیجاست که عین مواد آئین نامه و یا بقول نویسنده «قانونچه کلب» را نقل کنیم:

## قانونچه کلب

**فصل اول -** کلب محلی را گویند که دوستان بجهت ملاقات و آسایش و حرفه یکدیگر ترتیب دهند نظر ببقاء و استحکام این منظور مقدس ترتیب قانونچه لازم می آید که ذیلاً بنگارش آن پرداخته خواهد شد.

**فصل دوم -** نظر بمقصود اصلی که در فوق ذکر شد لازم می آید که حتی المقدور حد سد ابواب شرارت و هر قسم بی نظمی که مایه عدم آسایش اجزاء این دایره است سعی و اهتمام شود.

**فصل سوم -** در مکانی که اسم کلب دارد بساید بهیچوجه من الوجوه مذاکرات بیروتیکی و دولتی انجام شود.

**فصل چهارم -** در حوزه کلب صرف مسکرات بکلی ممنوع است و کذاک بهیچیک از انواع قمارها و جها من الوجوه اقدام شود.

**فصل پنجم -** شوخی بهیچوجه نباید کرده شود.

**فصل ششم -** کسیکه مرتکب اعمالی بشود که در فصول فوق الذکر منع شده اند در مرتبه اول از جانب رئیس شخصاً نصیحت خواهد شد و اگر مجدداً مرتکب بشود رئیس بحضور اجزا مؤاخذة سخت نموده و باخراجش تهدید خواهد کرد ولی در دفعه ثالثه هینکه تقصیر او ثابت گردید بدون ملاحظه باید حکم اخراج ابدی او داده شود.

**فصل هفتم.** اجزاء حوزه کلب از دو قسم خارج نیستند یعنی قسمی محدث و مؤسس خواهند بود و اکثریت اعضاء و اجزاء .

**فصل هشتم.** - اعضائی که بطور داوطلبانه میخوانند داخل این دایره بشوند باید قبل از وقت مکتوباً بوسیله یکی از مؤسسين مجلس شورای ایشان معرفی شده در صورتیکه مرتبه بفاصله دو روز قرعه با اکثریت در قبول او زده شود از جانب اداره رقعہ دعوت بواسطه معرفی معزى اليه فرستاده شده و رئیس حضوراً او را بجمع حلقه کلبی معرفی خواهند نمود .

**فصل نهم.** - آحاد اجزاء این حوزه باید نسبت بیکدیگر با کمال احترام و بردباری رفتار نمایند .

**فصل دهم.** - اشخاصی که میل داخل شدن باین حوزه را دارند باید دارای شرایط چند بوده باشند که مبدا اسباب بدنامی و تأسف کلبی را فراهم بیاورند نظر باین لحاظ در تعیین شرایط باید کمال دقت کرده شود .

- ۱- باید اقلأً بیست سال تمام داشته باشد.
- ۲- از خانواده نجیب و محترم باشد .
- ۳- بهیچوجه من الوجوه متهم بافعال رذیله و قبیحه نباشد .
- ۴- در گذرانیدن یومیه محتاج نباشد .
- ۵- سواد خواندن و نوشتن فارسی را داشته باشد .

**فصل یازدهم.** - اولاً آنچه لازمه وقت است بجا آورده خواهد شد که اشخاصی داخله در این حوزه منصف بشرایط فصل دهم بوده ولى اگر کسی باشتباه داخل شده باشد بمحض بصیرت باحوالش فوراً اخراج خواهد شد .

**فصل دوازدهم.** - اشخاصی که باسم عضویت قبول داخل در این حوزه میشوند حتماً اول و هله باید ده تومان بخزانه کلب داده و من بعد ماهی پانزده قران بجهت مخارج کلب کارسازی دارند .

**فصل سیزدهم -** اگر کسی آرزومند درجه مؤسس این دایره محترم بوده باشد پس از ششماه عضویت در این دایره و سه مرتبه بفاصله سه روز در قبول باکثرت میتواند نایل باین افتخار بشود و اسمش در کتاب طلا ثبت گردد ولی بجهت ثبت در کتاب طلا باید یکصد تومان بخزانه کلب تقدیم نماید .

**فصل چهاردهم -** بجهت گردش اداره کلب چند نفر اجزاء مواظب صدیق لازم است که امورات آنجا را اداره نموده و هر يك بر حسب قانون مسئول در عمل محوله بخود باشند .

**فصل پانزدهم -** نظر بملاحظه فصل چهاردهم اداره کلب ناگزیر است از داشتن هشت نفر صاحب منصب که ذیلًا مذکور میشود :

۱- رئیس

۲- ناظم

۳- نایب

۴- خزانه دار

۵- ناظر

۶- دفتر دار

۷- کتابخانه دار

۸- رئیس تشریفات

**فصل شانزدهم -** سیاست این ادارات بعهده مؤسس محترم است که امورات اداره را در شورای مخصوص در میان خود تقسیم نموده در عهده بگیرند .

**فصل هفدهم -** رئیس با صاحب منصبانش تا مدت یکسال تغییر نپذیرند و در رأس هر دسته بواسطه قرعه جدیدی باید منتخب بشوند .

تا سه مرتبه ممکن است که قرعه باسم یکی زده شود ولی در سال چهارم باید دیگری را منتخب نمایند . اما در سال پنجم الی سه سال متوالی باز اشخاص سال اول بکار قبولند .

**فصل هیجدهم -** مخارج کلب بر گردن اعضای دایره کلب است . باین معنی در صورتیکه بودجه کلب کفایت مخارجش را ننماید آنچه باقی میماند باید در میان اجزا تقسیم شده از عهده بر آیند .

**فصل نوزدهم -** بر رئیس واجب است که در جمعه آخر ماه در ب کلب را بر اعضا بسته و با حضور جمیع مؤسسين رسیدگی کامل بامورات ماه گذشته اداره نموده و جهت ماه آینده کلب قرار بگذارند .

**فصل بیستم -** تکلیف هر يك از صاحبمنصبان اداره - رئیس در مخارج و در مجانی رسمیه نماینده هیئت کلب است .

**فصل بیست و یکم -** اعلان اجتماع و تشکیل مجلس رسمی یا فوق العاده بنا بر دستور رئیس است .

**فصل بیست و دوم -** نوشتهجات راجعه به امور کلب باید به رئیس برسند . رئیس از باز نمودن هر يك که راجع به اداره است فرستاده ، اگر مطلبی را لازم بداند که جمیع اعضاء بدانند بایست که بلند بخوانند .

**فصل بیست و سوم -** کلیه نوشتهجات که از کلب خارج میشود باید به اعضاء رئیس برده باشد .

**فصل بیست و چهارم -** اتمام و صحت امورات کلیه کلب بسته به اعضاء رئیس است .

**فصل بیست و پنجم -** چون انتخاب صاحبمنصبان جزء باریس است بدینجهت رئیس در کلیه امور آنها مسئول خواهد بود لهذا باید کمال مواظبت را در جزئیات کلیات امور داشته باشد .

**فصل بیست و ششم -** در صورتی که شخص رئیس نتواند در مجلس حضور بهم رساند باید آن مجلس را بتعویق اندازد و یا اگر تشکیل آن برای امر فوری و فوئی باشد که را از مؤسسين مکتوباً نایب و وکیل خود قرار بدهد .

**فصل بیست و هفتم -** صاحبمنصبان همه همشاند .

**فصل بیست و هشتم -** ناظم کلب باید مواظب باشد که در موقع شورا و ادای مسئولیت



رئیس حق کلام بکسی ندهد سخن بمیان نیاورند .

**فصل سی ام** - جمیع نوشتجات راجع به اداره کلب باید در نزد ناظم جمع شده که بواسطه نایب برتیس رسانیده شود و مطالبه جواب نماید .

**فصل سی و یکم** - واسطه قیامین ناظم و رسانیدن نوشتجات و مطالب برتیس نایب است .

**فصل سی و دوم** - خواندن نوشتجات در مجلس بعهدہ نایب است .

**فصل سی و سوم** - تحریرات و ثبت صادرات کلب برعهده نایب است .

**فصل سی و چهارم** - آنچه پول اداره است باید تحویل خزانه دار شده و قبض خزانه دار بدفتردار سپرده شود .

**فصل سی و پنجم** - وجوهاتی که وارد خزانه میشود باید در کتابخانه ثبت شود .

**فصل سی و ششم** - آنچه اسباب خرید میشود باید بتوسط ناظر باشد .

**فصل سی و هفتم** - دفتردار باید آنچه که تحویل خزانه دار میشود بموجب قبوضات خزانه دار در دفتر مدخولی کلب ثبت نماید و مخارج ناظر را در کتاب دیگر ثبت کند .

**فصل سی و هشتم** - دفتردار نباید خرجی که بدون اجازه رئیس شده باشد قبول نماید .

**فصل سی و نهم** - کتابدار باید آنچه کتاب وارد کتابخانه میشود خواه از پول کلب خرید شده باشد خواه وقف کرده باشند تمام را ثبت بردارد و نمره بگذارد .

**فصل چهلم** - بکلی ممنوع است که کتاب از کلب خارج شود .

**فصل چهل و یکم** - ثبت مطالب وارده کلب بعهدہ کتابخانه دار است .

**فصل چهل و دوم** - ضبط دفاتر و نظم و ترتیب نوشتجات وارده کلب نیز برعهده کتابخانه دار است .

**فصل چهل و سوم** - تهیه و فراهم کردن اسباب و لوازم مهمانی و تعزیه داری بعهدہ

رئیس نشریات است .

**فصل چهل و چهارم -** ضدیت مناصب با یکدیگر - شخص رئیس نمی تواند دارای مناصب نظارت و یا دفترداری بوده باشد .

**فصل چهل و پنجم -** خزانه دار نمی تواند دارای مناصب نظارت و یا دفترداری بوده باشد .

**فصل چهل و ششم -** ناظر نمی تواند دارای مناصب خزانه داری و یا دفترداری بشود .

**فصل چهل و هفتم -** دفتردار نمی تواند دارای مناصب نظارت و یا خزانه داری بشود .

## فصل دوازدهم

### مجمع آدمیت ، دومین سازمان فراماسونری ملکم

فیلا گفتیم که : در سال ۱۲۸۸ - ۱۲۸۹ ( ۱۸۷۱ م ) وقتی میرزا حسینخان سپهسالار به تهران آمد و بوزارت عدلیه و خارجه و سرانجام به صدارت رسید ، میرزا ملکمخان را از استانبول به تهران آورد . ملکم پس از ورود به تهران ، تلاش فراوانی برای اجرای نقشه‌های اصلاحی و پیشنهاداتی که در « کتابچه غیبی » و دفترهای دیگر خود مطرح کرده بود ، بعمل آورد و موفق شد نقشه ایجاد مجلس « دارالشورای ملی » را بصورت « مجلس تنظیمات حسنه » از تصویب شاه و صدراعظم بگذراند<sup>۱</sup> . ولی خوی استبدادی و نقشه‌های جاه طلبانه اطرافیان شاه و خود صدراعظم و حرص آنان بجمع‌آوری مال ، مانع موفقیت او در اجرای نقشه‌هایش گردید . ملکم بعد از شکست طرح « مجلس تنظیمات حسنه » در صدد برآمد با ایجاد « بانک عمومی » زمینه‌ای برای اصلاحات اقتصادی و عمرانی ایران فراهم آورد . اما ، همانطور که گفته شد ، حرص بجمع‌آوری مال و منال و عدم استقبالی که زمامداران و نروتمندان با این نقشه او بعمل آوردند ، باعث شد که در این راه هم شکست بخورد<sup>۲</sup> . چون این نقشه مستلزم گذشته‌پائی از طرف صدراعظم و رجال نروتمند دربار بود ، قدری با اوضاع و احوال روز مناسب و موافق نیامد<sup>۳</sup> .

۱- ملکم و آثار او - نوشته محیط طباطبائی - ص ۵ یا ۶

۲- ملکم و آثار او - ص ۵ یا ۶

در این موقع میرزا حسینخان سپهسالار برای این کسه شاه را با مظاهر تمدن جدید اروپا آشنا کند و باین وسیله عقب افتادگی ایران را باو نشان بدهد ، مقدمات سفر وی را بفرنگستان فراهم کرد . صدر اعظم برای اجرای نظریه خود ، میرزا ملکم خان را با لقب « ناظم الملک » بسمت وزیر مختاری لندن تعیین کرد و او را قبلاً به اروپا فرستاد تا مقدمات پذیرائی از شاه را در معالک مختلف فراهم کند .

هنگامی که ملکم خان به استانبول رسید ، اسناد اعظم لژ « پرودوس » از او دعوت کرد ، که در جلسه ای که بمناسبت قبول عضویت « موسی انتیبا » که گویا کنسول افتخاری ایران در عثمانی بود تشکیل میشد ، شرکت کنند . برای شرکت در این جلسه از میکائیل خان ، برادر ملکم و نریمان خان وزیر مختار ایران در اتریش نیز دعوت شده بود ، اما این دو نفر نتوانستند در جلسه مذکور شرکت کنند . درین جلسه بععلی کسه هنوز روشن نشده است ، لژ فراماسونری با خلق و خوی « موسی انتیبا » ، سازگار نیامد و در نتیجه قبول عضویت او به تأخیر افتاد . اما جلسه ، ادامه یافت « و اسکالیه ری » ، خطاب به ایرانیان حاضر در لژ گفت : « آری ، برادران ارجمند ، بر شماست که در ایران ، در سرزمین زرتشتیان ، مشعل فلسفه ای را - که ما آن را اساس نظام تشکیلات خود می دانیم - روشن نگهدارید !... »

میرزا ملکم خان در جواب این نطق ، اصول فراماسونری را ستود و قول داد که بخاطر تبلیغ بیشتر این اصول در ایران ، حداکثر کوشش را بعمل آورد . ملکم اضافه کرد : من نمی توانم مدت زیادی در استانبول توقف کنم و در جلسات لژ « Rsoodas » شرکت داشته باشم ، در عوض قول می دهم که میرزا محسن خان مرتباً در جلسات این لژ حضور یابد و وظایف محوله را انجام دهد .

اسکالیه ای ری دوباره به سخن درآمد و برخلاف همکار خود در لژ Amitié Sincere خدمات فراماسونری ملکم خان را که در جهان ماسونری آنروز معروفیت یافته بود ستود ...<sup>۲</sup>

حمیدالگار استاد دانشگاه برکلی پس از نقل نطق ملکم خان در این جلسه چنین اظهار عقیده می‌کند: «... فراموش نکرده‌ایم، او بود که چندی پیش در تهران لژی را بنیان نهاد و از این راه خسارت قابل ملاحظه‌ای را تحمل کرد. لازم به یادآوری است که این اعتراف به خدمت ملکم خان به تشکیلات فراماسونری، تأییدی است بر شناسائی «فراموش‌خانه» که بوسیله یک لژ منظم و با قاعده اعلام شده. و شاید علت عدم تأیید پاریس از لژ ملکم، بی‌خبر بودن از تشکیلات فراموشخانه بوده است.

ولی بانوجه به‌رشد نارضائی عمومی در ایران و نهضت انقلابی که در سالهای آخر قرن نوزدهم و سالهای نخست قرن بیستم در ایران رویداد، خدمات فراموشخانه ملکم رانمی‌توان نادیده گرفت. پس از توقف فعالیت فراموشخانه، گروه‌های دیگر فراماسونی در ایران شروع بکار کردند که خدمات آنها محسوس بود.<sup>۱</sup>

در تأیید فعالیت لژ فراموشخانه و فراماسونری درین سالها، اینک آنچه را که «یوگنی ایلین» نویسنده شرق‌شناس روس نوشته است نقل می‌کنیم. این نویسنده در گزارشی که با نهمین پادشاهی روسیه تزاری می‌دهد، اظهار عقیده می‌کند که: فراموشخانه ایران مانند سایر سازمان‌های ماسونیک جهانی قانونی است، ولی ایرانیان نام خاصی بر این سازمان خود نگذاشته‌اند. او همچنین می‌گوید که فراموشخانه فعالیت وسیع همه جانبه‌ای در ایران دارد.<sup>۲</sup>

با اینکه استاد فوق وجود سازمان ماسونری بدون نام را درین سالها در ایران تأیید میکند، ولی هیچ‌گونه مدرکی در دست نیست که فعالیت چشم‌گیر ماسونهای ایرانی را در این سالها که نویسندگان فوق ادعا می‌کنند، نشان بدهد. در حالیکه از بستگی سازمان فراماسونی ایران با سازمان ماسونی جهان هیچ اثری در ایران دیده نمی‌شود، در عوض سازمان وسیع و دامنه‌داری بنام «مجمع آدمیت» که بدون تردید، دوعین فراموشخانه

۱- مقاله فراماسونری در ایران ص ۲۵.

۲- «IZ istorii masonstva v persii,»

Drevnosti vostochnie, Trudy vostochnoi

Kommissii Imperatorskogo Arkheologičeskogo obščestva

(Moscow, 1908, pp 17-20)

ملکم (منتهی بدون اطلاع و اجازه ناصرالدینشاه) بوده، در تهران و حتی شهرستانها فعالیت میکرده است.

«مجمع آدمیت» در تهران زیر نظر ملکم خان بوجود آمد، زیرا پس از مرگ میرزا حسینخان سپهسالار، دشمنان او در صدد عزلش از مقام وزیر مختاری برآمدند، ناصرالدینشاه که از فعالیت ملکم در اروپا رضایت کامل داشت، با عزل او موافقت نکرد، اما وسوسه مخالفان ملکم و کسانی که نسبت بوی نظر خوبی نداشتند، سرانجام شاه را وادار کرد تا برای استماع گزارش حضوری و کسب نظر از اوردن کارهای عمده مملکتی، بتهران احضارش کنند. پس از مخاپره تلگرافی احضار ملکم خان بلندن، او نامه زیر را بوزیر امور خارجه ایران نوشت:

لندن - بتاريخ ۶ شوال ۱۲۹۳ - هـ [۱۸۷۶ م] پاکت دهم - منحصر بريك نمره بعدالعنوان .

... در باب احضار بنده باز تاکید فرموده بودید باینکه سفر بندگان اقدس همايون شاهنشاهی روحیفداء، در این اوقات از دایره امکان خارج است باینکه آمدن بنده بتهران هیچ معنی و فایده نخواهد داشت و باینکه از این قسم در بدری و انعدام من انواع غبن و تأسف را خواهید داشت، باز محض اینکه در این خستگی عمر ثابت نمایم که بندگان اقدس شاهنشاهی روحی فداء در وجود بنده چه نوع نو کرداشته و معنی این نوگری را تا بچه درجه ضایع و پایمال کردند، پس از وصول پوسته [کذا] آینده هر طور هست از اینجا حرکت خواهم کرد - ملکم»

پس از رسیدن این نامه ملکم بتهران، ناصرالدینشاه از احضارش منصرف شد و وزارت خارجه باو خبر داد که «تا دستور ثانوی در لندن بمائید». ملکم در جواب وزیر - خارجه چنین نوشت:

لندن - بتاريخ ۶ شهر ذیقعده ۱۲۹۳ - هـ [۱۸۷۷ م] - پاکت یازدهم - منحصر بريك نمره خداوندگارا . سبب تأخیر بنده از لندن، همان بی پولی و همان دروها بود

که بتفصیل عرض کرده‌ام شما از اینکه بنده را از چنان مفر بی‌موقع معاف فرموده‌اند ، کمال امتنان را دارم . زیرا که حرکت بنده با این حالتیکه داریم بجز تمامی و بلکه اتلاف بنده و بجز ضرر تأسف دولت هیچ معنی و حاصلی نمیداشت - ملکم<sup>۱</sup>

پنج‌سال پس از این تاریخ، بعثت خدمانیکه میرزا ملکم‌خان در کنگره برلن برای استرداد «قطور» از عثمانی بعمل آورد ، شاه او را بتهران احضار کرد تا حضوراً از این اقدام او قدردانی و نسبت بوی اظهار التفات کند . ملکم روز ۲۸ ربیع الثانی ۱۲۹۹ - هـ (۱۸۸۱ - م) وارد تهران شد و روز بعد تقاضای شرفیابی کرد . ولی در تهران کسیکه موفق شده بود قسمت بزرگی از خاک از دست رفته کشورش را مجدداً ضمیمه مرزهای ایران کند، بجای اینکه تشویق شود ، مورد استهزاء واقع میشود . . . . در سرشام آقا محمد خواجه<sup>۲</sup> ورود کرد . شاه در ضمن تعریف از او میفرمودند : عقل این شخص از میرزا ملکم خان ناظم‌الملک زیادترست<sup>۳</sup> . . . «اعتماد السلطنه که راوی این نقل است اضافه میکند : «... سبحان الله ! عجب اعتباری رجال دولت در حضور همایونی دارند ! این ناظم‌الملک را جهت کارهای عمده از لندن بتهران احضار کردند . شاه میفرمایند که عقل آقا محمد قیصر که طبیعت در خلقت او تقصیر کرده از ناظم‌الملک بیشتر است<sup>۴</sup> . . .»

در حالیکه ناصرالدین‌شاه او را مورد تمسخر قرار داده و ظل السلطان این عمل پدرش را نکوهش میکند ، طرفداران انگلیس<sup>۵</sup> در پایتخت او را ستایش کرده ، درباره‌اش

۱- اسناد بایگانی‌راکد وزارت امور خارجه ایران

۲- آقا محمد خواجه قیصر یکی از زشت‌ترین و بدخوی‌ترین خواجه‌های دربار ناصرالدین‌شاه بود .

۳- روزنامه خاطرات اعتماد السلطنه - ص ۱۸۰

۴- ایضاً همین صفحه .

۵- در بین اسناد وزارت خارجه انگلیس ، گزارشی از چارلز گراز C. Gray به لرد لنداون Lansdowne مورخ ۲۶ ژوئیه ۱۹۰۲ وجود دارد که در آن خلاصه مذاکرات یکی از اعضاء سفارت انگلیس در تهران بنام «گراهام» با حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی شرح داده شده است . گراهام درباره ملاقات و ارتباطی با دولت‌آبادی می‌نویسد : «... این حاجی میرزا یحیی هر چند اعتبار زیادی ندارد ، اما خالی از ارتباطات و نفوذ نیست . مثلاً با همکاری پدر و برادرش او متصدی دو مدرسه است . . . گزارشی دهنده پس از بحث درباره ارتباط

چنین مینویسند :

«... ملکم خان صاحب کلیات که یکی از بیداران با حرارت است ، مدت‌ها در سفارت‌های بزرگ از طرف دولت مأمور بود ، در نشر افکار تازه در ایران کوتاهی نمی‌کند. این ایام بتهران احضار شده ، بیشتر اوقات با امین‌الدوله است . مجمع سری تشکیل داده بنام « فراموشخانه » میخواهد آنجا را محل آزادی افکار و مرکز تولید احساسات جدید قرار بدهد. از همه قسم مردم وارد شده‌اند و تا یکدوچه در هیجان خیالات منجمد شده ، تأثیرات آن هویدا گشته است . میرزا یوسفخان مستشارالدوله تبریزی صاحب کتاب « يك كلمه » از وارد شدگان آن حوزه است ، « يك كلمه » یعنی « قانون ». می‌شنوم یکی از روحانیون بزرگ طماع از طرف شاه تطمع و برای اکتشاف حقیقت امر بتزویب وارد شده ، شاه را از عاقبت کار وحشتناک نموده است . البته دست رجال دولت ، آنها که بر ضد امین‌الدوله و ملکم و بر ضد اینگونه خیالات هستند نیز ، درین تدبیر هست تا عاقبت یکجا انجامد! ...»

در چنین اوضاع و احوالی که باردیگر گروه درباریان و دشمنانش با او بمخالفت برخاسته بودند و ناصرالدین‌شاه نیز نسبت بوی نظر خوایی نداشت ، ملکم در صدد برآمد که بدون اطلاع شاه ، برای دومین بار ، يك سازمان شبه ماسونی دیگر بنام « مجمع آدمیت » بوجود آورد . ولی هنوز تشکیلات این سازمان داده نشده بود که شاه بوی لقب ناظم‌الدوله و مقام سفیر کبیری داد و او را به لندن بازگردانید . ملکم «مجمع آدمیت» را بیاران و طرفدارانش تحویل داد و خود بسوی انگلستان حرکت کرد . باید دانست که ملکم در طول هفتاد و هفت سال عمر خود ، فقط ۲۱ سال در ایران سکونت داشت<sup>۱</sup> ، که در

→ ملاما با سفارت انگلیس مینویسد : «اما در حال او گفت موجب سپاسگزاری خواهد بود .

اگر سفارت انگلیس مطالبی را که میخواهد به این گروه برساند از طریق او اعلام کند ...»

(بایگانی را که انگلیس سند شماره ۱۰۷ قسمت چهارم ، 851 . F.O. 60)

۱- حیات یحیی جلد اول فصل هفتم ص ۴۶ - میرزا یحیی دولت‌آبادی

۲- دوران عمر ملکم و خدمات او پابین شرح تقسیم شده است :

۱- در ۱۲۳۹ هـ (۱۸۳۳ م) متولد شد.

۲- در ۱۲۵۹ هـ (۱۸۴۳ م) برای تحصیل بفرانسه رفت .

۳- در اواخر ۱۲۶۷ هـ (۱۸۵۰ م) که متارن با او اخراج شد میرزا تقی‌خان امیر کبیر -



سال از آن نیز مربوط به دوران کودکی او بوده است. هنگامیکه او وارد کار دولت گردید، هرگاه که در تهران بسر میبرد، سعی داشت تشکیلاتی بوجود آورد، تا هم درآمد مالی برای خویش کسب کند و هم شاه و درباریان را نسبت به خود و ادار به ملاحظه و تفکر سازد. شاید هم حقیقتاً نظر آزادینخواهانه و ترقیخواهانه داشته است. در مورد اول خود او در نامه‌ای که از لندن به تهران فرستاده چنین نوشته است:

«... والله ربك از تکالیف را که اشاره فرمائید قبول خواهم کرد. بهمه حالت راضی هستم، مگر بی کاری. حتی بی کاری را هم قبول خواهم کرد، اما بشرط این که اسباب گذران من مهیا باشد. اگر بخواهند هم گرسنه باشم و هم بی کار بمانم این نخواهد شد. ۱. «اگر فراموشخانه‌ها را برکنم مبالغی درآمد خواهد داشت...»

با مراجعت ملکم به لندن، یاران او - که تا با امروز نیز هویت آنان کشف نشده است و «مجمع آدمیت» را بطور خیلی سری اداره می‌کردند. گرچه فعالیت

۱- اسناد رسمی دولتی ایران مجموعه ۶۰۵۹.

— بود بعنوان مترجم دولت مشغول کار شد.

۴- در ۱۲۷۳ هـ (۱۸۵۶ م) همراه فرخ‌خان بیادین رفت و وارد اتریش و اوسونیا شد.

۵- در ۱۲۷۵ هـ (۱۸۵۸ م) بایران بازگشت و خط تلگراف را تأسیس کرد.

۶- در ۱۲۷۶ هـ (۱۸۵۹ م) فراموشخانه را تأسیس کرد.

۷- در ۱۲۷۸ هـ (۱۸۶۱ م) از ایران تبعید شد و به عراق - عثمانی و مصر

عزیمت کرد.

۸- در ۱۲۸۸ هـ (۱۸۷۱ م) بدستور میرزا حسین‌خان سپه‌الار به تهران آمد.

۹- در ۱۲۹۰ هـ (۱۸۷۳ م) وزیر مختار ایران در لندن شد.

۱۰- در ۱۲۹۹ هـ (۱۸۸۱ م) به تهران آمد و پس از گرفتن لقب ناظم الدوله

بلندن بازگشت.

۱۱- در ۱۳۰۳ تا ۱۳۰۴ هـ (۱۸۸۶ م) به تهران آمد و مجمع آدمیت را تشکیل

داد و دوباره بلندن برگشت.

۱۲- در ۱۳۰۶ هـ (۱۸۸۸ م) پس از دامت‌الغناء امتیاز لائتاری معزول شد و تا

آخر عمر به ایران نیامد.

۱۳- در ۱۳۱۶ هـ (۱۸۹۸ م) پس از ده سال بی‌کاری و فعالیت سیاسی علیه

عصرالدین شاه سفیر ایران در ایتالیا شد.

۱۴- در ۱۳۲۶ هـ (۱۹۰۸ م) پس از ده سال متوالی سفارت و داشتن سمت

امانت‌دار ایران در ایتالیا در سویس درگذشت.

آنان علیه درباریان (نه شخص شاه) و همچنین دستگاہ صدراعظم و مخصوصاً شخص امین - السلطان چشمگیر نبود، با اینحال بتدریج سوء ظن ناصرالدینشاه باوزیاد شد تا جائی که وی را بہرآن احضار کردند.

ملکم در محرم ۱۳۰۳ - ۱۸۸۶ م) بہرآن آمد و در این سفر طرح راہ - آہن را بشاہ عرضه کرد و با توضیحاتی کہ حضوراً داد، باردیگر ناصرالدینشاه را تشویق کرد کہ او را بلندن بازگرداند. از محرم ۱۳۰۳ تا صفر ۱۳۰۴ (۱۸۸۷ م) کہ ملکم در تہران بود، سعی کرد و مجمع آدمیت را گسترش دهد و با وضع بہتری در طبقات مختلف بخصوص قشر حاکمہ نفوذ کند. در مدت یازدہ ماہی کہ در تہران بسر می برد، ملاقاتہای دیگری با شاہ بعمل آورد و او را تشویق بجلب سرمایہ خارجیان کرد. شاہ کہ این بار نیز نحت تأثیر افکار ملکم واقع شدہ بود وی را مجدداً با سمت سفارت بلندن فرستاد. ناصرالدینشاه کہ ہوای سفر بہ فرنگستان بہ سرش زدہ بودہ در شوال ۱۳۰۶ - ۱۸۸۸ م)

او را بہرآن خواست و بار تکلیف کرد تا زمینہ دعوت دولت انگلیس را از شاہ ایران فراہم سازد. ملکم قول داد کہ چنین کند و برای چہارمین بار بلندن بازگشت. درین سفر بود کہ داستان لاناری پیش آمد و ملکم با گرفتن چہل ہزار لبرہ از کلنل و دو بوزیک، فرانسوی کہ مدیر قمارخانہ «کت دو ژور» بود و تقسیم آن بین شاہ و اطرافیانہم سبب محکومیت و فنای خودش شد و ہم در ربیع الثانی ۱۳۰۷ از ہمہ مناصب معزول گشت. با عزل او از ہمہ مشاغل و مقامات و محاکمہای کہ در لندن علیہ وی تشکیل گردید، مبارزہ سری او در سرتاسر اروپا و ایران با ناصرالدینشاه و امین السلطان آغاز گردید. دامنہ مبارزات او و دیگر مخالفان شاہ کہ در رأس آنها سید جمال الدین اسدآبادی، دولت انگلستان و سازمانہای فراماسونری قرار داشت مجمع آدمیت نیز کانونی برای اجراء مقاصد و نیات ملکم و سید جمال و سایر مخالفان شاہ و دستگاہ صدارت عظمی گردید.

بنابراین، تشکیلات جامع آدمیت درین دورہ بصورت

سازمان داخلی	حریہای برای برانوردن شاہ و امین السلطان و انجام مقاصد
مجمع آدمیت	شوم استعماری انگلستان و استعمار طلبان انگلیسی کہ خواہان

بدست آوردن امتیازات اقتصادی و سیاسی بودند، در آمدن طی سالهایی که ملک در تهران توقف داشت، سازمان داخلی مجمع آدمیت را بنا به سلیقه شخصی خودش بوجود آورد. مرامنامه این سازمان کسه جمعی آنرا شبیه افکار و اندیشه‌های «اگوست کنت» فیلسوف مشهور می‌دانند<sup>۱</sup> و جمعی نیز معتقدند که خلاصه‌ای از «قانون اساسی گرانند اوریان دفرانس» می‌باشد، از مهمترین وجالبترین مرامنامه‌هایی بود که در آن زمان تنظیم گردید.

در این مرامنامه رفتار و کردار اعضاء مجمع و همچنین مشخصات و تشریفات ورود آنها عیناً شبیه تشکیلات فراماسونری گرانند اوریان تنظیم شده و تقریباً می‌توان گفت در این مسائل از آنها تقلید گردیده بود.

ملکم مرکز و محفل فراماسونری خود را بنام «مدینه شریفه» نامید و اعضاء مجمع آدمیت را بنام (آدم) خوانند و سه دسته عضو برای آن در نظر گرفت که به ترتیب عبارت بودند از:

۱- هادی

۲- امین

۳- آدم

این سه طبقه کاملاً شبیه طبقات اعضاء فراماسونریست و وظائف افراد این طبقات نیز در حدود وظائف سازمان‌های ماسونی فرانسه بخصوص گرانند اوریان تعیین شده بود، بدین شرح:

هادی - هادی کسی بود که کلیه امور داخلی و خارجی مجمع را اداره می‌کرد و سیاست کلی آن زیر نظر او اداره میشد. بطوری که مشهود است هادی مجمع خود میرزا ملکم خان بود که کلیه امور مجمع و سیاست کلی آن و ارتباط جوامع با اصطلاح فراماسونرها با یکدیگر توسط شخص وی اداره میشد.

امین جامع - امین جامع سازمان و (لژ) آدمیت نیز خود میرزا ملکم خان بود و رئیس مخصوص و مباشر مطلق هر (جامع) بشمار می رفت .

- هرگاه در یکی از شهرهای ایران ، یکی از اعضاء ( آدم ها ) موفق میشد ، دوازده نفر از اشخاصی را که واجد شرایط بودند وارد مجمع بنماید . بلافاصله جریان را بمرکز مجمع ( مدینه شریفه ) اطلاع می داد و بنا اجازه مدیر ( مدینه شریفه ) « جامع » شهر و محل خود را تأسیس می کرد .

تعداد اعضاء هر جامع بین ۱۲ تا ۲۴ نفر بوده و در صورتی که این تعداد بیشتر می شد ، جامع دیگری تحت نظر يك (امین) دیگر ولی با اجازه و صوابدید ( هادی مجمع ) تشکیل میشد .

جلسات جامع ماهی یکبار با شرکت ۱۲ نفر از افراد اصلی تشکیل میشد در باره ورود اعضاء جدید ، تشکیل جلسات بعدی و کارها و دستوراتی که از ( مرکز ) و ( هادی اول ) می رسید ، رسیدگی بعمل می آمد . امین جامع وظیفه داشت که هفتدای یکبار ، اعضاء جامع را در محل مناسبی جمع کند با آنها درباره امور مجمع صحبت و مذاکره نماید .

هر يك از امین ها ، اگر عضو غیر مستحق و ناشایسته ای وارد تشکیلات می کردند بعنوان « خائن » شناخته میشدند ، و هادی مدینه شریفه حق اخراج آنان را داشت . آدم - بهر يك از اعضاء مجمع آدمیت « آدم » می گفتند ، هر يك از « آدم ها » وقتی بوسیله « امین » وارد یکی از جوامع آدمیت میشدند می بایستی سه شرط زیر را انجام دهند .

۱- ارتباط ۲- اقرار ۳- تعهد

آدمها از طریق ایجاد ارتباط با « امین ها » ، بوسیله « امین ها » وارد جوامع میشدند و پس از اقرار به اینکه وارد جامع شده اند تعهد می کردند که دستورات و نظام و مرام مجمع آدمیت را عیناً اجرا کنند .

نخستین تعهدی که از عضو جدید گرفته میشود این بود که بی‌چوجه حق ندارد مطالب و گفتگوهائی را که با وی میشود و یا در مجامع میشود در خارج بازگو کند و بی‌چوجه نباید اسم «امین» و واسطه خود را بروز دهد مگر با اجازه «امین» خود. هر يك از امین‌ها موظف بودند، پس از بذرفتن «عضو» جدید او را قسم بدهند و از او تعهد نامه بگیرند و تعهدنامه بدین شرح بود: «من که آدم هستم در حضور خداوند عالم، و ارواح انبیاء مرسلین و ملائکه مقربین و اولیاء دین در این مکان مقدس با کمال صدق و راستی تعهد می‌کنم که همیشه آدم باشم و تکلیف آدمیت را موافق که شفاهاً و تحریراً از مجمع مقدس بمن القاء شده و میشود و خواهد شد مالا و جانا اجرا بدارم و اگر از این تعهد خود نکول نمایم ملعون از لواحد و مردود خداوند لا شریک له باشم.» پس از نوشتن و خواندن تعهدنامه بلافاصله «امین» او این شرح را در نأیید اظهارات «آدم» می‌خواند: «من که امین آدمیت هستم به آدمیت تو تصدیق دارم و بحکم اجازه که از مدینه شریفه بمن رسیده است تو را داخل اتفاق آدمیت می‌سازم.» پس از خاتمه این تشریفات «امین» علائم مشخصه و رمز مخصوص و لفظ «لیس» را که مرکب از حروف «ل - ی - س» عدد «۱۰۰» بود بار میگفت اعضای فرقه آدمیت با این سه حرف یکدیگر را میشناختند و بمحض ملاقات پس از ادای کلمات: «یا الله، الله اکبر و حده» یکی از آنها با دست راست انگشت سیاه چپ خود را میگرفت و طرف مقابل او اگر عضو یکی از جوامع بود می‌بایست پس از ادای جملات: ( سبحان الله لا اله الا الله محمد رسول الله ) با دست چپ خود انگشت سیاه دست راست خویش را بگیرد.

در نوشتجات سری فراموشخانه علامت مخصوص کلمه «سلام» با عدد «۱۳۱» بود و باین دو حرف مکاتبات اعضاء مجمع آدمیت همدیگر را میشناختند. در جزوه «اسول آدمیت» که در حقیقت مرام نامه و نظام نامه مجمع آدمیت است راجع به وظائف آدم‌ها نوشته شده است که «هر آدمی را يك روز از عمر خود را بگذراند بدون آنکه نیکی بکند، مانند آنست که حیات خود را از خداوند دزدیده

و مزد گرفته و کار نکرده است، در جای دیگر نوشته شده: «رفع ظلم در هرجا و بهر کس بر آدم واجبست»، میرزا ملکم خان دربارهٔ ترویج جامعه آدمیت چنین می نویسد:

«یک امین که در بمبئی بوده می نویسد: بهر شهر ایران که وارد شدم اعماء و اخوان آدمیت بمحض دیدن من بر دور من جمع شدند و آنچه توانستند محبت و مهربانی کردند» و سپس در تأیید نوشته امین بمبئی اضافه میکند: «اعضای آدمیت همدیگر را از دور می شناسند و غالباً روزهای جمعه در مساجد جمع میشوند. از برای ترویج آدمیت هیچ تدبیری نیست که بر عهدهٔ خود واجب نشمارند. هر آدم باید حکماً یک امین داشته باشد و ماهی اقل یک پول بتوسط امین خود به خزانه آدمیت برساند. هر کس آدم بشود باید اقل ۱۲ نفر از آشنایان خود را داخل دایرهٔ آدمیت بسازد. بعضی از امنای معتبر دیدم که در قلیل مدت دو سه هزار نفر را داخل عالم آدمیت کرده و آنها را مرید خود ساخته بودند. بیشتر از اعماء از گروه ملاها هستند. بعضی از امرای عسکریه واقعاً عاشق این دستگاه و امین بسیار معتبر شده اند. حتماً در محارم سلطنت هم آدم های قابل پیدا شده که پیش از سایرین محرک پیشرفت کار هستند. مرکز آدمیت در کربلا، مشهد و اصفهان است. هنوز اغلب بزرگان دولت از این واقعه اصلاً خبر ندارند... اصول آدمیت مطابق اسلام و بقسمی مناسب دردهای حالیه ایران است که هر مسلمان باشعور بمحض اینکه از حقایق آدمیت بوئی بشنود بی اختیار خود را باین دایره می اندازد. به اعتقاد بعضی این عالم آدمیت را انبیاء و اولیاء اسلام ترتیب داده اند...<sup>۲</sup> و در جای دیگر هنگامیکه ملکم بیگ تاجر تبریزی مقیم از ضرورت جواب می دهد در پاسخ او که می پرسد: «من فدای قانون هستم بفرمائید چکنم»، میگوید: «جواب ما اینست» کتاب آدمیت را بدست بیاور بخوان، آدم شو و با اندازه شعور خود در ترویج آدمیت بکوش، در جای دیگر در جواب شخصی از عرق که می نویسد: «... من خود را آدم می دانم از آدمیت من چه کار سازی خواهد شد». «جواب میدهد: «اگر واقعاً آدم هستی همیقدر که چشم و گوش خود را فی الجمله باز بکنی خواهی دید»

۱- روزنامه قانون شماره ۵.

۲- روزنامه قانون شماره ۴.

که در ایران تنها نیستید...<sup>۱</sup>

میرزا ملکم خان برای اینکه اعضاء مجمع آدمیت را با مراعاتنامه و نظامنامه نظم و ترتیب و علافه بیشتری بسازمان مزبور بستگی دهد ، مجمع آدمیت مراعاتنامه و نظامنامه ای در ۶۶ فصل بنام « اصول آدمیت » نوشته و منتشر کرده است . متأسفانه در نسخه چاپی این مرام - نامه هم مثل روزنامه قانون هیچگونه تاریخی ذکر نشده و فقط در پایان فصل شانزدهم آن کلمات « اواخر قرن سیزدهم هجری قمری » مشاهده میشود .

متن مراعاتنامه اصول آدمیت که بعداً نقل میشود از صفحه ۴ تا ۳۵ چهار رساله میرزا ملکم خان آمده است . این رسالاترا عبدالله تهرانی مشهور به کلاه در روز ۱۰ صفر ۱۳۲۶ هـ ( ۱۹۰۸ م ) در ۹۸ صفحه کوچک در تهران منتشر کرده است . ناشر در پایان چهار رساله می نویسد « خادم وطن عبدالله تهرانی مشهور به کلاه » محض اشاعه آثار خامه جناب اشرف پرنس ملکم خان نظام الدوله و خدمت فرزندان ایران این رسائل را بطبع رسانید . ۱۰ صفر ۱۳۲۶ هـ در مقدمه چهار رساله « اصول آدمیت » ، مفتاح ، حجت و توفیق امانت » نوشته است :

صورت اعلامی است که در این اوقات جناب اشرف پرنس ملکم خان نظام الدوله محض استحضار خاطر فرزندان ایران از رم نگاشته و امر فرموده اند در اول نسخ و کتب تألیف و نگارش معظم له درج شود .

#### اعلام

بعضور جنابان ترقی پرور ایران عرض میشود . بعضی از اصحاب ذوق پاره از افکار پزمرده مرا در مطبوعات جدید احیاء می فرمایند ، در ضمن منتهای تشکر دو کلمه توضیح لازم شده است .

در این پنجاه ، شصت سال متجاوز از دوست رساله بعشق ترقی ایران نوشته ام اغلب محرمانه بحضور شاهنشاه شهید و باقی همه را مستقیماً به اولیای دولت تقدیم کرده ام ، چون بعضور مؤلف يك کتابچه نوظهور مشکل است بی غلط طبع بشود باکمال

تأسف می بینم آنچه از تحریرات بنده منتشر شده مملو سهو و خطاست ، عنوانها همه منقلب ، مطالب همه مقدم مؤخر ، آنچه در اول جوانی محض تفنن نوشته ام با تحریرات دولتی مخلوط ، بعضی صفحات ناقص ، بعضی دیگر بسهو فلم مغایر .

مقصود اصلی از آنجمله فصل عسمی به رساله غیبی ، اگرچه بعضی از جاهای آن شبیه افکار بنده است ولیکن آن فصل از من نیست . لهذا امروز در این عالم غربت در بستر بیماری از مکرمت دوستان حقایق شناس استعدا می نمایم که هیچیک از تحریرات بنده را منتشر نفرمایند مگر در صورتی که خط و امضای من بر آن ثابت باشد ، و آن وقت هم به تحقیق مشخص فرمایند که در چه تاریخ و در چه موقع نوشته شده ، عموم تحریرات بنده در پیش وزراء و بزرگان موجود و محفوظ است . اگر اولاد حقایق شناس ایران طالب انتشار افکار این بنده بی مقدار باشند مخصوصاً عرض خواهم کرد که نسخ صحیح را از کجا جویا بشوند . از نگارشات سابق آنچه معلوم و ثابت است فقط چهل پنجاه نمره جریده قانون است ، و البته در نظر هست که قیمت هر نمره در اول یک لیره بود بعد خیلی گران تر شد و رسید یک زره شعور و حالا در شرط دیگر بر آن قیمت گزاف می افزایم .

اولاً از اولاد ارشد ایران که طالب طبع این رسائل بی مقدار شده اند این نصیحت را دارم که بیک توجه کریمانه مواظب باشند که در الفاظ و مضامین رسائل هیچ سهو و غلطی باقی نماند .

و استدعای آخر این است که در ابتدای تحریرات بنده طبع همین اعلام حاضر را بذل عفو خطایای این بنده حق پرست فرمایند . جان نثار ایران زنده ناظم الدوله ملکم ، این مقدمه و نامه میرزا ملکم از آن جهت نقل شد تا خوانندگان بدانند که آنچه درباره « مجمع آدمیت » نوشته میشود از آثار و رسائل چاپی واصل میرزا ملکم خان است که اغلب در دوران حیات خود او و با اجازه و نظر شخص وی چاپ شده است . بنابراین خواننده با اطمینان بیشتری می تواند اصول آدمیت ملکم خان را که شاید تقلیدی از « قانون اساسی فراماسونری فرانسه » بوده است قرائت نماید .



# اصول آدمیت

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

۱- ستایش باد بر انسان که جو بای علم و طالب آدمیت آمده است .

۲- معنی هستی نیست مگر در علم .

۳- معنی انسان نیست مگر در آدمیت .

۴- برخیز ای انسان غافل قدرت تو به این است که در ظلمت جهل خود را مشاهده می نمائی ! برخیز داخل آدمیت شو، و در عالم انوار علم به بین درازل چه وجود عالی بوده، و حال در قعر چه نوع پستی و ذلت افتاده ای !

۵- انسان در اول پادشاه روی زمین بوده بجهت اینکه آدمیت را از دست نداده بود .

۶- انسان حال اسیر ذلت شده بجهت اینکه آدمیت را فراموش کرده است .

۷- ای انسان بیچاره بیچارگی تو از غفلت تست .

۸- اگر طالب قدرت هستی آدم بشو .

۹- زندگی تو در آدمیت تست ، مطلوب آدمیت تست .

۱۰- برخیز ای ذلیل غفلت ! برخیز مگر این رساله را بخوان ، اصول آدمیت را بدان که نجات تو میسر نخواهد بود مگر با نور علم ، و با نور علم تقرب نخواهی یافت مگر با اصول آدمیت .

این رساله شریفه مشتمل است بر  
دو جز و بیست و پنج فصل

۱- حمد پر خداوند عالم .

۲- وحده لا اله الا هو .

فصل اول - در بیان معنی آدمیت

۱- انسان اشرف مخلوقات روی زمین است .

۲- شرافت انسان بر سایر حیوانات مبتنی بر این نکته است که سایر حیوانات قابل

ترقی و تنزل نیستند و انسان قابل ترقی و تنزل است .

۳- از برای ترقی و تنزل انسان سه عالم است .

عالم حیوانی ، عالم جمادی ، عالم آدمیت .

۴- هر وقت انسان درجه انسانیت خود را در یک حالت معین نگاه ندارد داخل

عالم حیوانی محسوب میشود .

۵- هر وقت انسان درجه انسانیت خود را از آن مقامیکه دارد تنزل بدهد داخل

جمادات میشود .

۶- هر وقت انسان درجه انسانیت خود را بدرجات بالا ترقی بدهد آن وقت داخل

آدمیت میشود .

۷- پس آدمیت عبارتست از علو انسان به عوالمی که مخصوص بعوالم انسانیت .

۸- انسان در دنیا مأمور است که وجود خود را از عالم حیوانی بعالم آدمیت برساند .

۹- خداوند قادر تکالیف آدمیت را در قلب انسان ودیعت گذاشته است .

۱۰- جهل دنیا تکالیف آدمیت را از خاطر انسان محو کرده است ، انوار علم تکالیف

آدمیت را مجدداً در نظر انسان محسوس و روشن میسازد .

«فصل دوم - در تکالیف آدمیت»

۱- اجتناب از بدی

۲- اقدام به نیکی

۳- در رفع ظلم

۴- اتفاق

۵- طلب علم

۶- ترویج آدمیت

۷- حفظ نظام

### «فصل سوم - در بیان تکلیف اول»

#### (اجتناب از بدی)

- ۱- آنچه نمیخواهی بشود بکنند آن بدی است .
- ۲- آدم باید نه بقول و نه بنقل و نه به پیچ قسم از اقسام بد دیگری بد نکند .
- ۳- عقل انسان این تکالیف را اول تکلیف آدمیت قرار داده است .
- ۴- کل البیاه بجهت استقرار و تصدیق این تکلیف مأمور بوده اند .
- ۵- هر کس بد دیگری بدی بکند او آدم نیست .

### «فصل چهارم - در بیان تکلیف دوم»

#### اقدام به نیکی

- ۱- هر گاه کسی بد دیگری بدی نکند فقط با اجرای این يك تکلیف آدم نخواهد بود زیرا که جمادات بالطبع بهیچکس بدی نمیکند پس بجهت آدمیت کافی نیست که شخص بد دیگری بدی نکند .
- ۲- بدی نکردن آدمی بایه آدمیت و اولین تکلیف به نیکی است .
- ۳- تکلیف ثانی آدم اینست که در هر مقام بقدر قوه در اجرای نیکی بکوشد .
- ۴- آنچه میخواهی که دیگران در حق تو معمول بدانند آن نیکی است .
- ۵- آدم مأمور است که در دنیا بد دیگران نیکی بکند .
- ۶- کسیکه یکروز از عمر خود را بگذراند بی آنکه نیکی بکند آن کس رزق و روزی خود را از خداوند دزدیده است زیرا که مزد گرفته و کار نکرده است .

۷- کسیکه نیکی نکند درخت می‌ثمر است و حال آنکه خدا انسان را از درخت با ثمر آفریده است .

۸- خدا جمیع ثمرات نیکی را در خلقت انسانی و ربعت گذاشته است و انسان را مأمور کرده است که آن ثمرات را بروز بدهد و هر گاه انسان ثمرات نیکی را بروز ندهد خیانت بمأموریت خود و مخالفت باراده الهی کرده است .

۹- هر کس مخالفت باراده الهی بکند از شرف انسانیت محروم و مردود است .

۱۰- شکر انسان نسبت بخدا ممکن نیست مگر باجرای نیکی .

### «فصل پنجم - در بیان تکلیف»

#### سوم رفع ظلم

۱- آنچه خلاف حق است آن ظلم است .

۲- آدم باید دشمن ظلم باشد، و در هر جا که ظلم به بیند باید با تمام قدرت خود بمقام رفع آن ظلم بر آید .

۳- ظلم مخرب دنیا است .

۴- ظلم در هر جا و نسبت به هر کس که دارد بیاید رفع آن ظلم بر آدم واجبست .

۵- آن ظلمی که بشخص تو میکنند و آن ظلمی که بدیگری وارد می‌آورند هر دو یک معنی دارد و رفع هر دو بر تو واجب است .

۶- ظلم نکردن برای آدم هنر نیست، هنر آدم در این است که نگذارد دیگری هم بدیگری ظلم کند .

۷- رفع ظلم ممکن نیست مگر بمرادانگی .

۸- مردانگی یعنی شراکت با هر مظلوم و جهاد با هر ظالم .

۹- در میان هر طایفه که مردانگی نباشد ممکن نیست که در آن طایفه منتهای ظلم نباشد .

۱۰- من ظلم نمیکنم حرف آدم نیست، حرف آدم باید این باشد که من نمیگذارم ظلم بکنند .

- ۱۱- سکوت در ظلم منتهای ناهردی است.
- ۱۲- از برای آدمی کافی نیست که دوست نیکی باشد، آدم باید حکماً دشمن بدی و بدی ظلم باشد.
- ۱۳- آدم باید اقلأ زمانی بفهماند که منکر ظلم است.
- ۱۴- کسی که بظلم عداوت نداشته باشد چهل مرتبه از حیوان پست تر است.
- ۱۵- هر کس يك ظلم را رفع بکند، مثل اینست که یکدنیائی را نظم داده باشد.
- ۱۶- خوشا بحال کسیکه ظلم نمیکند، و هزار بار خوشا بحال کسیکه اسباب رفع ظلم میشود.
- ۱۷- مردانگی بنیان نظم دنیا است.
- ۱۸- بدون مردانگی زندگانی آدمیت محال است.
- ۱۹- ظلمی که بتو وارد میآید مختار هستی که آن ظلم را عفو کنی.
- ۲۰- ظلمی که بدیگری وارد بیاورند ابدأ نمیتوانی آنرا عفو نمائی، و تا شرف آدمیت در وجود تو باقیست باید در رفع آن ظلم و در تلافی مظلوم با نعم قدرت خود اجتهاد نمائی.
- ۲۱- باید آدم آنقدر شعور داشته باشد که بفهمد هر ظلمیکه در يك ملك بيك نفر وارد بیاید ممکن نیست که آن ظلم بکل آن ملك راجع نشود، و آنچه راجع بکل آن يك ملك است ممکن هست که بالمال راجع بهر يك از اهالی آن ملك بشود.
- ۲۲- چاره ظلم وقتی آسانست که راجع بدیگری است همینکه ظلم بتو رسد چه میتوانی بکنی.
- ۲۳- لعنت بر ظلم نیست ملعونی بالاتر از ظالم است.
- ۲۴- ورد دهان آدم باید این باشد که «لعنت بر ظلم و آفرین بر مردانگی»

### «فصل ششم - در بیان تکلیف»

#### چهار در اتفاق

- ۱- اتفاق اسباب خرابی بنیان ظلم و مایه آبدی دنیا است.

۲- آدم مأموریت خود را در دنیا بعمل نمیتواند بیاورد مگر با اتفاق .

۳- آدم بحکم عقل و بحکم طبیعت خود باید با آدم متفق باشد .

۴- درجه آسایش طوایف بسته بدرجه مردانگی ایشان است ولیکن معنی و قدرت مردانگی وقتی کاملاً بروز میکند که مردانگی آحاد يك طایفه در عالم اتفاق جمع بشود .

۵- اتفاق بنیان نظم عالم است .

۶- کسیکه با جمعیت آدم متفق نباشد آدم نیست .

۷- اتفاق قلعه عدل و مامن زندگیست ، هر کس خود را از اتفاق آدمیت خارج بسازد بدیوانه میماند که قلعه شهر خود را خراب و لشکر ظلم را بخانه خود دعوت نماید .

۸- بدترین دشمن خدا کسی است که خلل با اتفاق آدمیت برساند زیرا که اتفاق کارخانه آبادی دنیاست .

### «فصل هفتم - در بیان تکلیف»

#### «پنجم در طلب علم»

۱- خدا باسان دو قسم چشم کرامت فرموده است ، یکی چشم ظاهری ، و یکی بصیرت معنوی چنانچه در عالم ظاهر يك آفتاب ظاهری است ، در عالم معنی يك آفتاب معنوی و این آفتاب معنوی مجمع آن حقایقی است که خداوند کریم از نور حقیقت خود قسمت ، بصیرت بنی آدم ساخته است .

۲- در دنیا آنچه فضل و معرفت و کمال بروز کرده کاملاً از پر تو آفتاب علم است .

۳- انسان تا انوار بافتاب علم نرسیده است ممکن نیست که مقصد هستی خود را بتواند درك نماید .

۴- رسیدن بعلم موقوف باجتهاد انسان است .

۵- هر کس طالب علم نیست بکوری مینماید که طالب بینائی باشد .

۶- حکماً آدم باید طالب علم باشد .

۷- آفتاب علم در مدینه شریفه است .

- ۸- مدینه شریفه مجمع النوار حق است .
- ۹- منتهای ترقی آدمیت رسیدن بمدینه شریفه است .
- ۱۰- مدینه شریفه عالم را احاطه دارد .
- ۱۱- هیچکس آفتاب مدینه علم را نخواهد دید مگر آدم .

### فصل هشتم در بیان تکلیف

#### ششم در ترویج

- ۱- تکلیف انسان اینست که خود را آدم بکند ، تکلیف آدم اینست که دیگران را آدم بکند .
- ۲- معنی و قدرت آدمیت باید عدد آدمها را در دنیا زیاد بکند .
- ۳- آدم باید بهر وسیله که بتواند آدمیت را ترویج بدهد .
- ۴- آدم کامل آنست که مال و جان خود را وقف ترویج آدمیت بکند .
- ۵- نجات دنیا موقوف بترویج آدمیت است .

### فصل نهم در بیان تکلیف هفتم

#### در حفظ نظام

- ۱- آدم بالاتر از افراد ضعیف است ، قدرت آدمیت در موافقت افراد آدمیت است .
- ۲- موافقت افراد ممکن نیست مگر باستقرار يك نظام .
- ۳- نظام آدمیت عبارتست از کل آن فواء که بجهت وصول موافقت آدمیت وضع شده است .
- ۴- در هر عهدی از برای حفظ موافقت آدمیت يك نظامی بوده است .
- ۵- اختیار آدمیت در مدینه شریفه است .
- ۶- بدون نظام آدمیت افراد آدمیت همیشه از همدیگر جدا و همیشه طعمهٔ بهائم انسانی خواهد بود .
- ۷- نجات آدمیت موقوف بحفظ نظام آدمیت است .
- ۸- حفظ و متابعت و استحکام مبانی بر هر آدم واجبست .

جزو دوم در قواعد نظام  
مشمول بر ۱۶ فصل  
فصل اول در معنی قواعد نظام

- ۱- قواعد نظام یعنی معانی قدرت آدمیت .
- ۲- بدون قواعد نظام نیست ، و بدون نظام به اتفاق است و نه آدمیت .
- ۳- خیال ممکن که متابعت قواعد نظام خارج از لوازم آدمیت است .
- ۴- در هر نقطه قواعد نظام حکمتی هست .
- ۵- هر قدر در عوامل آدمیت بالاتر بروی تعاون و لزوم قواعد نظام در نظر تو بیشتر جلوه خواهد کرد .
- ۶- اتفاق آدمیت عمارت نیست که بر روی این قواعد بنا شده است ، هر ایرادی که بر يك نقطه این قواعد بگیری مثل این خواهد بود که يك سمت این عمارت را خراب بکنی بی آنکه بتوانی در عوض آن خرابی يك نقطه را تعمیر نمایی .
- ۷- در ایرادات خود تعجیل مکن ، و بدان که آنچه حالا میدانی يك وقتی بیش از این خواهی دانست ، و آنچه حالا می بینی یکوقتی ما فوق آنرا خواهی دید .
- ۸- قواعد نظام را در مدینه شریفه معین فرموده اند .
- ۹- آنچه هست در مدینه شریفه است .
- ۱۰- تا نبینی نخواهی فهمید ، تا نرسی نخواهی دید و نخواهی رسید مگر به قواعد نظام .

فصل دوم در شرایط آدمیت  
آدمیت در عالم نظام سه شرط دارد

- ۱- ارتباط
- ۲- اقرار
- ۳- تعهد



### فصل سوم در بیان ارتباط

- ۱- آدم باید باقتضای تکلیف اتفاق باعالم آدمیت يك ربطی مخصوص داشته باشد .
- ۲- حفظ و روابط اجزاء آدمیت باعالم آدمیت محول باشخاصی است که از جانب اولیاء علم مخصوصاً از برای خدمت معین مأمور شده اند .
- ۳- لقب این مأمورین « امین » است .
- ۴- ارتباط در عالم نظام یعنی داشتن يك امین مخصوص .
- ۵- هر آدم باید حکماً يك امین مخصوص داشته باشد .
- ۶- امین واسطه است میان آدم و عوالم فوقی آدمیت .
- ۷- امین یکی از نقاط ارتباط اتفاق آدمیت است .
- ۸- کسیکه امین نداشته باشد از اتفاق آدمیت خارج است .
- ۹- امین در هر لباس باشد باید او را محترم داشت .
- ۱۰- بدون امین ارتباط نیست و بدون ارتباط اتفاق ، و بدون اتفاق آدمیت معدوم است .

۱۱- آدم باید اسم امین خود را هرگز بروز ندهد مگر باذن امین .

۱۲- آدم باید آنچه را از امین خود بشنود بهیچکس بروز ندهد مگر باذن امین .

### فصل چهارم در بیان اقرار

- ۱- اقرار یعنی اعتراف به آدمیت .
- ۲- مضمون اقرار از این قرار است .
- ۳- من اقرار می کنم که آدم هستم .
- ۴- هر کس بخواهد داخل آدمیت بشود باید این مضمون را درپیش امین خود بزبان جاری نماید .
- ۵- آدم باید در هیچ موقع از اقرار به آدمیت خود مضایقه نداشته باشد .

## فصل پنجم در بیان تعهد

- ۱- آدم باید اجرای تکالیف آدمیت را موافق اصول آدمیت بموجب تعهد معین برعهده خود واجب بسازد .
- ۲- مضمون تعهد از قرار ذیل است :  
 « من که آدم هستم در حضور خداوند عالم ، و ارواح انبیاء مرسلین ، و ملائکه مقربین و اولیاء دین در این مکان مقدس با کمال صدق و راستی تعهد می کنم که همیشه آدم باشم ، و تکالیف آدمیت را موافق اصول آدمیت کسب شفاهاً و تحریراً از مجمع مقدس بمن القاء شده و میشود و خواهد شد مالملاً و جناناً اجراء بدارم » و اگر از این تعهد خود نکول نمایم ملعون ازل و ابد و مردود خداوند لا شریک له باشم . »
- ۳- هر کس بخواهد داخل آدمیت بشود مضمون تعهد فوق را در پیش امین خود بزبان خود جاری بسازد .

## فصل ششم در طریق ترویج

- ۱- در ترویج آدمیت سه طریقه است :
  - ۱- طریقه تربیت
  - ۲- طریقه تقویت
  - ۳- طریقه مساعدت
- ۲- تربیت یعنی ترویج آدمیت بزبان
- ۳- تقویت یعنی ترویج آدمیت بفعال
- ۴- مساعدت یعنی ترویج آدمیت بجان
- ۵- آدم کامل باید آدمیت خود را در هر يك از این سه طریقه بعمل بیاورد . هر گاه آدم نتواند در این هر سه طریق قدم بزند در یکی از آنها اقتصاراً ثابت قدم باشد .
- ۶- باید لامحاله یا مساعد باشد با مربی یا معقوب ، یا دارای هر سه مقام .
- ۷- کسی که نتواند در هیچیک از این سه مقام به آدمیت خدمت بکند او قدر آدمیت نیست و او را ابتدا نباید داخل آدمیت ساخت .

### فصل هفتم در طریقه تربیت

- ۱- آدم باید در هر موقع زبان و فهم و عقل و تدبیر خود را صرف خدمت آدمیت نماید
- ۲- تربیت در معنی محدود خود یعنی انسان را مستعد آدمیت ساختن و او را موافق قواعد تربیت نظام داخل آدمیت نمودن .
- ۳- آدم باید در هر جا هر کسی را که بتواند تربیت نماید.
- ۴- زنهار بی اطفال آدمیت نیستند تربیت آنها بر همه کس از همه چیز واجبتر است.
- ۵- بهترین نیکی آنست که آدم دیگر بر آدم بکند .

### فصل هشتم در طریقه تقویت

- ۱- آدم باید بقدری که بتواند از مال خود صرف تقویت آدمیت بسازد .
- ۲- منتهای تقویت آنست که آدم از بذل مال در راه آدمیت هیچ مضایقه ننماید.
- ۳- وجوه تقویت کلاً باید بتوسط امین به اولیای مدینه شریفه برسد .
- ۴- وجوه تربیت کلاً صرف تقویت آدمیت میشود .
- ۵- مدینه شریفه مستغنی از هزار دینار است، مقصود از تعیین این وجه تشخیص درجه آدمیت است .
- ۶- کسی که از ادای رسم تقویت مضایقه داشته باشد باید او را به اتفاق آدمیت راه نداد زیرا وجود او آنقدر بی مصرف است که این رسم جزئی را نمی تواند کسب و ادا نماید ، و آنقدر بی عقل است که معنی تقویت را نمی تواند بفهمد .

### فصل نهم در طریقه مساعدت

- ۱- مساعدت حقیقی عبارت از آن است که آدم بجهت حفظ وجود آدمیت نهایت مردانگی و غیرت را بکار برد .
- ۲- اهل مساعدت محافظ آدمیت هستند .
- ۳- دفع دشمنان آدمیت مخصوصاً محول بمردانگی اهل مساعدت است .

## فصل نهم در بیان جامع

- ۱- جامع عبارت است از اجتماع آدمها در تحت امانت يك امين واحد .
- ۲- اجزاء جامع در هر جا که جمع باشند جامع آنجاست .
- ۳- از ترتیب جامع باید استحکام اتفاق و ترتیب اجزاء و تهیه وصول سعادت مقصود باشد .
- ۴- در جامع باید از هیچ مطلبی گفتگو نکرد مگر از علم و آدمیت .
- ۵- کسی که آدم نیست نباید داخل جامعه بشود .
- ۶- هر جامع باید يك امين مخصوص داشته باشد .
- ۷- آدم باید داخل اجزاء يك جامع باشد .
- ۸- کسیکه داخل اجزاء يك جامع نیست از اتفاق آدمیت خارج است .
- ۹- آدم مختار است بهر جامعه که میخواهد برود اما باید از اجزاء جامع امين خود باشد .
- ۱۰- اجزاء يك جامع باید اقلأً ماهی یکدفعه در جامع خود جمع شوند .
- ۱۱- مطالب واقوالیکه در جامع بیاید باید در خارج بکلی مخفی باشد .
- ۱۲- عدد اجزاء يك جامع باید نه از ۱۲ کمتر و نه از ۲۴ نفر بیشتر باشد .
- ۱۳- عدد آدمها هر قدر در جامع باشند معنی آدمیت در آن جامع بیشتر بروز خواهد کرد .
- ۱۴- آدم هر قدر در جامع بیشتر برود بسعادت مقصود نزدیکتر میشود .
- ۱۵- جامع مدرسه آدمیت است .
- ۱۶- جامع مجمع ارتباط و بیان قدرت آدمیت است .
- ۱۷- جوامع باید کلاً با یکدیگر متحد و در کل حرکات خود کاملاً مربوط و مقید عوالم فوق باشد .
- ۱۸- کسیکه معنی وفایده و مقصود جامع را نفهمد از معنی آدمیت هیچ نفهمیده است .
- ۱۹- امين هر جامع خادم مخصوص و مباشر مطلق آن جامع است .

## «فصل یازدهم - ورود انسان به عالم انسانیت»

۱- هر کس بخواهد داخل آدمیت بشود اولاً باید یکی از امضاء آدمیت را امین خود قرار بدهد .

ثانیاً باید در پیش آن امین بآدمیت خود اقرار بکند بمضمون فقره دوم در فصل پنجم .

ثالثاً باید در پیش آن امین تعهد آدمیت را بزبان خود جاری نماید .

۲- هر کس این سه شرط را در پیش امین بعمل بیاورد امین باید آدمیت او را تصدیق و او را داخل اجزاء خود قبول نماید .

۳- تصدیق امین بآدمیت شخص باید باین مضمون باشد « منکه امین آدمیت هستم بآدمیت تو تصدیق دارم و بحکم اجازه که از مدینه شریفه بمن رسیده است تو را داخل اتفاق آدمیت میسازم »

۴- بدبخت کسیکه بعد از داخل شدن بآدمیت بواسطه بی استحقاقی خود از آدمیت خارج بشود .

۵- آدمیت مبنای کل سعادت دنیا و آخرت است .

ع. وای بر کسی که آدم نباشد.

## «فصل دوازدهم - در بیان اجازه سعادت»

۱- سعادت آدمیت رسیدن بمدینه شریفه است .

۲- راه این مقصد عالی مخفی است .

۳- یافتن این راه ممکن نیست مگر بآدمیت .

۴- امین در هر عالم نظام مصدق آدمیت است .

۵- تا آدم از امین خود يك تذکره مخصوص نداشته باشد راه مقصد ابداً از برای او باز نخواهد شد .

۶- اجازه سعادت ، آن سعادت تذکره مخصوص است که امین بآدم میدهد که راه

مدینه شریفه را از برای او باز نماید.

۷ - امین اجازه سعادت را نمیتواند بکسی بدهد مگر بآدمیکه مستحق این سعادت باشد .

۸ - آدم تا تکلیف آدمیت را درست بعمل نیاورد و یا مدتی در طریقه آدمیت قدم نزند مستحق اجازه سعادت نخواهد بود .

۹ - اجازه سعادت باید سند کمال آدمیت باشد .

۱۰ - هر گاه امین بکسیکه مستحق نباشد اجازه سعادت بدهد آن امین خائن و از درجه آدمیت خارج است .

### « فصل سیزدهم - در شناختن آدم »

۱ - هر گاه کسی گفت که من آدم هستم باید او را آدم دانست .

۲ - هر کس که مضمون نعهد آدمیت را بزبان جاری کرد او را باید آدم دانست .

۳ - هر کسی که یکی از امنای آدمیت را با مسامت خود قبول کرد او را باید آدم دانست .

۴ - هر کس که يك امین بآدمیت او تصدیق کرد او را باید آدم دانست .

۵ - هر کس اصول آدمیت را از اول تا با آخر خوانده باشد باید او را آدم دانست .

۶ - هر کس گفت لا اله الا الله او را باید آدم دانست .

۷ - هر کس گفت یا الله او را باید آدم دانست .

۸ - شرایط فوق علامت ظاهری آدمیت است .

۹ - هر کس که یکی از علامات را ظاهر کرد باید او را آدم دانست ، و مادامیکه آدمیت خود را انکار نکرده آدم است .

۱۰ - علامت مکتوبات که از آدم بهر جا نوشته بشود لفظ ( لیس ) که مرکب از

( ل - ی - س ) نوشته میشود و یا عدد آنها که ( ۱۰۰ ) است علامت شناختن آدمها یکدیگر

را ، هر کس بخواهد خود را بآدمها بشناسد در اول ملاقات باید به ترتیب ذیل عمل کند:

یا الله ، الله اکبر و حمد ، بعد از کلمات فوق با دست راست انگشت سبابه یعنی انگشت

شهادت دست چپ خود انگشتان سبابه دست راست خود را بگیرد در نوشتجات سلامت (سلام) است یا عدد آن (۱۳۱)

### « فصل چهاردهم - در انکار آدمیت »

- ۱- هر کس گفت من آدم نیستم او آدم نیست.
- ۲- هر کس از اتفاق آدمیت خارج بشود او آدم نیست.
- ۳- هر کس بطور آشکار برخلاف تکالیف آدمیت رفتار کند او آدم نیست.
- ۴- هر کس منکر آدمیت خود باشد حیوانیست کور و دیوانه باید در هر حالی بر او رحم کرد.
- ۵- هر کس بقسمی از اقسام منکریا مخالف آدمیت باشد او آدم نیست.
- ۶- هر کس با آدمیت اظهار عداوت کرد او منخراب دنیا و دشمن خداست.

### « فصل پانزدهم - در تکالیف و شرایط امانت »

- ۱- امین باید بحکم محبت مخصوص از جانب اولیای مدینه علم معین شده باشد.
- ۲- هر کس بدون جهت خود را امین آدمیت قرار بدهد او دشمن آدمیت است و دفع او بر هر آدم واجبست.
- ۳- امین باید در کل صفات حمیده سرمشق آدمیت باشد.
- ۴- امین باید هم مربی هم مقوی هم مساعد باشد.
- ۵- مأموریت مخصوص امین عبارتست از ترتیب و حفظ ترتیب جامع.
- ۶- امین باید حکماً يك جامع مخصوص داشته باشد.
- ۷- امین در هر محلیکه اقامت کند باید در آنجا يك جامعی ترتیب بدهد.
- ۸- در خدمات بآدمیت بالاتر از نظام و حفظ ترتیب جامع خدعتی نیست.
- ۹- امین باید شب در روز مواظب نظم و از دیار رونق جامع خود باشد.
- ۱۰- امین باید در هر جامع از يك تا سه نفر نایب داشته باشد.
- ۱۱- امین باید اقلأ هفته‌ای یک دفعه اهل جامع را در يك محل مناسب جمع نماید.

- ۱۲- امین باید مبانی اصول آدمیت را خواه در جامع و خواه در هر جائیکه مقدر باشد بزبان خوش حالی و خاطر نشان اهل جامع نماید .
- ۱۳- مبانی اصول آدمیت باید بتدریج مناسب حال مستمع باشد .
- ۱۴- امین باید در اعطای اجازه سعادت بقدر قوه مراقب شرایط احتیاط باشد .
- ۱۵- امین در کل مطالب آدمیت باید کاملاً تابع قوای ترتیب و از روی نهایت موافقت تابع هادی خود باشد .

- ۱۶- امین هر نوع اشیاء و وجوهی که در طریقۀ از اجزای آدمیت وصول نماید باتمامه بتوسط هادی خود بخرانه مدینه شریفه برساند .
- ۱۷- امین مختار است در اینکه هر کس مخالف آدمیت رفتار کند او را از اتفاق آدمیت اخراج کند .

- ۱۸- هر گاه يك آدم از امین خود اجازه بخواهد که امین دیگر اختیار کند اجازه مزبوره در صورتیکه فایده بنماید مضایقه نمیشود .
- ۱۹- امین در عالم آدمیت چه در جامع و چه در خارج هر چه گوید و هر چه اتفاق بیفتد که متعلق بآدمیت باشد فی الفور باید بهادی خود اطلاع بدهد .

### «فصل شانزدهم - در خاتمه»

- ۱- ای صاحب شعور اگر این رساله را بدقت ملاحظه نموده‌ای الآن تو یکی از اجزای اتفاق آدمیت هستی .
- ۲- شخصی که معنی و مقصود آدمیت را فی الجمله درک کرده باشد محال است که مال و جان خود را وقف خدمت آدمیت ننماید .
- ۳- اگر از قبول آدمیت تردید و ایرادی داری شکی نداشته باش که ایراد تو از نقص اطلاع تست .
- ۴- در نظام آدمیت ، نقطه نیست که جامع هزار نقطه باریک نباشد .
- ۵- در آدمیت هیچ چیز نخواهی یافت که بقدر ندرت خلاف عقل آدم یا خلاف شریعت خدا باشد .



۶ - آنچه خلاف شریعت خداست آن خلاف آدمیت است .

۷ - آدمیت یعنی حفظ دیانت ، آدمیت یعنی خدمت دنیا .

۸ - آدم یعنی طالب حیات حقیقی ، آدم یعنی نجات دنیا .

۹ - خدا تورا از برای دنیا نیافریده است خدا بتو در دنیا مهوریت مخصوص داده است مهوریت تو آدم شدن است .

۱۰ - اگر ظالم هستی بترس از خدا و آدم بشو ، و اگر مظلوم هستی رحم کن بر خود

و آدم بشو ، و اگر آسوده هستی ترحم کن بحالت اینهمه مخلوق و آدم بشو ، بین در اطراف چه بلاها و چه زلتهای و چه ظلمها برپا نموده اند .

۱۱ - تغییر این اوضاع نسبت بآدمیت تست .

۱۲ - مگر از آدمیت تنها چه خواهد شد اگر نوتنها هستی نظام اتفاق تورا باکل

آدمیت جمع خواهد کرد ، اگر نضعیف هستی نظام آدمیت تورا فوی خواهد کرد .

۱۳ - آدم بشو زیرا که قدرت آدم در آدمیت تست .

۱۴ - آدم بشو که آدمیت تورا لازم دارد .

۱۵ - مبدا برای ملاحظات هست منکر آدمیت خود باشی .

۱۶ - بدانکه اگر منکر آدمیت خود باشی مخرب دنیا و ملعون ازل وابد

خواهی بود .

۱۷ - سر نوشت جمعی در دنیا بسته بیک لفظ تست اگر بگوئی من آدم هستم قدرت

آدمیت را بهمین يك لفظ بمراتب افزوده و اگر بگوئی من آدم نیستم بهمین يك لفظ بی آنکه ملتفت شوی بقدر يك لشکر معظم بدستگاه ظلم امداد کردهئی .

۱۸ - ای مسافر دریای عمر هستی اینست که توفهمیدهئی .

۱۹ - معنی و مقصد هستی در مدینه شریفه است ، سعادت دنیا و آخرت تو حواله

بمدینه شریفه است .

۲۰ - زمین و آسمان بتو مژده سعادت میدهد .

۲۱- ادراك سعادت میسر نخواهد بود مگر از برای آدم.

انتهی - اواخر قرن سیزدهم هجری قمری

اولین اقدام مهم مجمع آدمیت در تهران ، که در آروز اهمیت  
 نخستین اقدام فراوان داشت ، اجتماع بیست و چهار نفر از رؤساء جوامع آدمیت  
 متپورانه (امنائی آدمیت) در تهران بود . این ۲۴ نفر پس از شور فراوان  
 اعلامیه محرمانه‌ای در تهران و سایر شهرهای ایران منتشر ساختند  
 که در حقیقت نخستین عکس العمل مهم و اقدام متپورانه آنان نسبت به اقدامات دولت و  
 دستگاه درباری ناصرالدینشاه ، بشمار میرفت .

در مقدمه اعلامیه مزبور چنین نوشته شده بود : « بدیهی است که موکلین آدمیت  
 منتهای دقت را بعمل خواهند آورد که مبدا این ودیعه شریعت بدست کسانی بیافتند که  
 از حلقه آدمیت خارج باشند ، اعلامیه مزبور که ( کلام ) نام داشت بدین ترتیب آغاز  
 میشود :

ما بیست و چهار نفر از امائای آدمیت به اقتضای يك مأموریت عظمی در یکی از  
 اقالیم مقدسه اسلام جمع شده مطالب ذیل را بهر يك از اولاد منتخبه ایران مستقیماً و  
 محرمانه تبلیغ نمائیم .

ای برادران روحانی .

هرج و مرج امور دولت و فلاکت آحاد ملت همانست که می بینید . در هیچ نقطه  
 روی زمین هیچ ایل وحشی نیست که بقدر خلق ایران از حقوق آدمیت محروم مانده  
 باشد . فقر ، فحطی ، اسیری ، ذلت ، رسوائی هیچ بلیه نمانده که بر سر این ملک جمع  
 نکرده باشند .

آنچه داشتیم گرفتند . آنچه بود خراب کردند .

آنچه توانستند فروختند و آنچه هم باقی مانده همه را یقیناً باد فنا خواهند داد  
 بعد از پنجاه سال سلطنت و پس از آنکه ایران را مبدل يك قبرستان ساختند حال نازه در